

موانع ذهنی ایجاد تشکل های کارگری

نامه سرگشاده به اتحاد کمیته های کارگری

رفقای اتحاد کمیته های کارگری!

شما نوشته ای زیر عنوان « دعوت از فعالین جنبش کارگری » در تاریخ ۱۱ / ۹ / ۸۵ منتشر کرده و در آن خواستار ایجاد شورائی متشکل از فعالان رادیکال جنبش کارگری شده اید. شورائی که از نظر شما باید « وظیفه هماهنگی و همکاری در مقابل تهاجم به فعالین کارگری و یا بطور کلی طبقه کارگر را به عهده بگیرد »؛ « هدف بالفعل » آن « همکاری و هماهنگی هرچه بیشتر این فعالین رادیکال » و « هدف بالقوه » آن « ایجاد تشکل فراگیر کارگری » باشد. در همان حال شما از « طرح همکاری برای مبرم ترین مطالبات جنبش کارگری » ضمن حفظ موقعیت کنونی « تشکل ها » یا « گرایش ها » سخن می گوئید، تشکل ها و گرایش هایی که از نظر شما هدفشان طی سال های اخیر ایجاد « تشکل فراگیر » بوده است.

در اعلامیه مورخ ۱۵ آذر خود نیز « هدف بالفعل آن [شورای همکاری] یعنی مبرمترین مطالبات جنبش کارگری که همه برآن توافق داریم مثل: امنیت شغلی، حق آزادی تشکل و بویژه خنثی کردن تهاجم به فعالین جنبش کارگری » را همچون موضوع و هدف مقدم تشکیل « شورای همکاری » پیشنهادی خود قرار می دهید و « هدف بالقوه » را به بحث های آتی این شورا محول می کنید.

هیچ کس یا هیچ نیروئی که به اهداف، منافع، ارتقا و پیشرفت جنبش کارگری دلبسته و متعهد باشد از نزدیکی، همکاری و اتحاد نیروهای فعال، از به هم پیوستن جوی ها و نهرها برای ایجاد شطی عظیم، پهناور و پرتوان نمی تواند خوشحال نباشد و یا هر گام، حتی گامی کوچک در این راه، و یا دعوت از نیروهای فعال و رادیکال به قصد همکاری و وحدت را ارج ننهد. اما دقیقاً برای تبدیل چنین قصدی به واقعیت لازم است به دور از احساسات و با « مغزی سرد » پاره ای از مسائل جنبش به طور عینی بررسی شوند تا زمینه حل آنها - تا آنجا که به عوامل ذهنی مربوط می شود - فراهم گردد. با این چشم انداز است که این نامه را به شما می نویسیم و چون محتوای نوشته ما خصوصی و صرفاً مربوط به حرکت و دعوت شما نیست - و غیر از شما مخاطبان بسیاری می تواند داشته باشد - آن را همچون نامه ای سرگشاده در اختیار شما و دیگر نیروهای جنبش قرار می دهیم.

شما می نویسید: « واقعیت آن است که تمام این تلاشها [در راستای ایجاد تشکل فراگیر کارگری]، با وجود مثبت بودن و برداشتن یک گام به جلو تاکنون نتوانسته به هدف خود یعنی برپایی **یک تشکل فراگیر** و حتی فراهم نمودن زمینه های آن برسد. »

پرسشی که در وهله اول مطرح می شود این است که منظور از **تشکل فراگیر** چیست؟ آیا منظور تشکلی است که همه کارگران مزدی کشور را **صرف نظر** از صنعت یا حرفه ای که در آن به کار اشتغال دارند، صرف نظر از منطقه ای که در آن کار می کنند دربر گیرد؟ آیا همه کارگران مزدی در صنایع، معادن، ساختمان، خدمات و کشاورزی را شامل می شود؟ آیا شامل کارگاه های کوچک هم می شود؟ آیا کارگران فصلی و موقت و کارآموزان را نیز دربر می گیرد؟ آیا کارگران کارگاه های خانگی را نیز شامل می شود؟ آیا کارگران بیکار را نیز دربر می گیرد؟ آیا شامل کارگران بازنشسته هم هست؟ آیا کارگران خارجی شاغل در ایران را نیز شامل می شود؟ قبل از این که جلوتر رویم بگوئیم که از دید ما پاسخ به همه این پرسش ها باید **مثبت** باشد چون گروه هایی که نام برده شدند بخشهای مختلف طبقه کارگرنند. پس اگر کسی یا گروهی شعار تشکل سراسری یا فراگیر کارگری را مطرح کرد باید برای تشکل همه گروه هایی که ذکر شد در « سازمانی فراگیر » و سراسری (چون تشکل چیزی غیر از ایجاد سازمان نیست) راه حل ارائه دهد.

طرح این پرسش به منظور « طرح سؤال برای سؤال » و یا ترساندن و تعویق به محال نیست بلکه صرفاً برای نشان دادن جنبه ای از ابعاد پیچیده مسئله تشکل طبقه کارگر است. **سه پرسش بنیادی** با در نظر گرفتن ابعاد پیچیده جنبش کارگری (که تنوع و گسترش بسیار زیاد طبقه کارگر فقط جنبه ای از آن است و پیچیدگی های دیگری از جنبه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی نیز دارد که شاید لزوم پرداختن بدانها و حل آنها از پیچیدگی های ناشی از تنوع و گستردگی طبقه کارگر بیشتر باشد) مطرح می گردد:

الف) هدف این تشکل فراگیر یا سراسری کارگری چیست؟

ب) شکل سازمانی آن (سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و یا شکل دیگری که باید « اختراع » شود) چیست؟

پ) روند ایجاد آن (که شامل سراسری شدن هم می شود - چون « فراگیری »، سراسری را نیز در بر دارد) کدام است؟

پرسش های دیگری در پیوند با این سه پرسش مطرح می گردد که دو تای آنها بسیار مهم اند یکی این که با توجه به پیچیدگی زیاد و ابعاد بسیار بزرگ مسئله و ضرورت های مبارزه طبقاتی، اولویت و

یا حلقه اصلی کدام است؟ دوم این که از تجربیات جهانی طبقه کارگر در امر تشکیلات چگونه باید استفاده کرد و چه بهره هائی گرفت؟

رفقای « اتحاد کمیته های کارگری »! شما این ابعاد و جوانب را در نظر نمی گیرید و می نویسید: « دلیل اینکه چرا هر یک از این گرایشات و از جمله خود ما نتوانسته ایم به این هدف نزدیک شویم و حداقل بین پیشروان فعال جنبش کارگری هماهنگی و همکاری لازم را بوجود بیاوریم، **از موضوع این نوشته خارج است** و بسیار مفصل تر از آن است که در این نوشته کوتاه بتوان به آن پرداخت. **اما بطور کلی می توان گفت که همه ما کمتر و بیشتر دچار برخورد انحصار طلبانه بوده ایم.** » (تأکید بر کلمات از ما است)

نخست بگوئیم به نظر ما نمی توان پرداختن به علل عدم ایجاد « تشکل سراسری یا فراگیر کارگران » را به بهانه « مفصل بودن » آن از فراخوان برای **همکاری و اتحاد برای ایجاد تشکل فراگیر**، حذف کرد. اگر چنین بحثی لازم است باید وقت و انرژی لازم را برای به نتیجه رساندن آن صرف کرد و اگر لازم نیست باید صریحاً گفت که لازم نیست. از دید ما چنین بحثی از مدت ها پیش باید صورت می گرفت و جای چنین بحثی از جمله در نوشته ها و فراخوان هائی از نوع فراخوان شما است؛ جای آن **همین جا است!** خود شما نیز ضمن « نگفتن » این علل، به طور ضمنی علتی را ذکر و می توان گفت برجسته کرده اید (چون وقتی انسان کل علل چیزی را نمی گوید اما در همان حال روی مورد خاصی انگشت می گذارد قاعدتاً مهم ترین علت یا دست کم مستقیم ترین آنها را خاطر نشان می کند!). این علت از نظر شما برخورد انحصار طلبانه « گرایش ها » است¹. برخی دیگر سکتاریسم یا فرقه گرایی را برجسته می کنند (مانند کمیته پیگیری برای تشکل های آزاد کارگری). به نظر ما برخورد انحصار طلبانه یا فرقه گرایی و به طور کلی انحصار طلبی و فرقه گرایی معلول اند و نه علت؛ دست کم علت مستقیم نیستند. **علت مستقیم** عدم تشکل طبقه کارگر ایران جدا از مسئله سرکوب و سیاست پیگیری ضد کارگری و ضد دموکراتیک رژیم و جدا از عقب ماندگی صنعتی، اقتصادی و فرهنگی کشور، تا آنجا که به عامل ذهنی یعنی به فعالان جنبش کارگری و گروه ها و سازمان هائی که طرفدار جنبش رهائی طبقه کارگر هستند (یا چنین ادعائی دارند) مربوط می شود، عبارت است از درک غلط، ناقص، یکجانبه یا مغشوش از همه یا برخی از موارد زیر:

الف) هدف جنبش طبقه کارگر و راه ها و وسائل دست یابی بدان

¹ - کمیته اقدام کارگری نیز در اعلامیه ای از «فراخوان اتحاد عمل، رو به فعالین کارگری» شما استقبال کرده و مانند شما **انحصار طلبی** را مانع اصلی عدم همکاری بین فعالان دانسته است.

ب) حوزه های مختلف مبارزه طبقاتی طبقه کارگر برای رهائی (مبارزه اقتصادی - اجتماعی، مبارزه سیاسی، مبارزه نظری و فرهنگی) و **سازمان های مختلف طبقه کارگر** و شکل های مناسب سازمانی آنها با توجه به حوزه های مختلف مبارزه طبقاتی؛ ساختار تشکیلاتی (مثلاً تمرکز یا عدم تمرکز و بجا یا نابجا بودن آنها برحسب نوع سازمان، یا سازماندهی « از پائین » یا « از بالا » و بجا یا نابجا بودن هر یک از آنها در این یا آن وضعیت، روندهای اتخاذ سیاست، تصمیم گیری و اجرا در سازمان ها و غیره)؛ رابطه بین سازمان های گوناگون طبقه کارگر یعنی مثلاً رابطه بین شورا و سندیکا، یا شورا و حزب یا حزب و سندیکا و کمیته کارخانه و غیره و هماهنگی بین آنها در شرائطی که برخی از آنها بتوانند همزمان وجود داشته باشند - مثلاً در شرائط انقلابی یا بحران های بزرگ، شورا یا کمیته کارخانه، یا هر دوی آنها، می توانند همزمان با سندیکا و حزب طبقه کارگر وجود داشته باشند.

پ) روند سراسری شدن تشکل (یا تشکل های) طبقه کارگر

ت) درک از وضعیت واقعی مبارزه طبقاتی و درجه رشد و تکامل آن، سطح آگاهی کارگران و تعادل نیروها در عرصه مبارزه، برآمد یا فروکش جنبش کارگری و نوع تشکل و شکل مناسب مبارزه در هر وضعیت، درک موقعیت، اهداف، سیاست، استراتژی و تاکتیک های بورژوازی و نهادهای آن که شامل ماشین اداری و نظامی و تبلیغاتی حاکم از یک سو و سازمان های کارفرمایی، احزاب بورژوائی و غیره از سوی دیگر می شود.

ث) بهره گیری از تجربیات جهانی طبقه کارگر و به طور کلی دید و نگرش بین المللی به جنبش طبقه کارگر و هدف آن.

مسئله لیست بالا کامل نیست و می توان موارد دیگری بدان افزود. آنچه می خواهیم برآن تأکید ورزیم این است که علل اصلی عدم تشکل طبقه کارگر را - تکرار می کنیم، جدا از مسئله سرکوب و سیاست پیگیر ضد کارگری و ضد دموکراتیک رژیم حاکم و جدا از عقب ماندگی صنعتی، اقتصادی و فرهنگی ایران - باید در درک نادرست، ناقص، یکجانبه و مغشوش و در نتیجه عدم تفاهم در موارد پنج گانه بالا (یا مواردی دیگر که به لیست بالا می توان افزود) دانست.

این که بگوئیم کارگران نیاز به همکاری، اتحاد و تشکل دارند درست است اما به هیچ رو کافی نیست. نزدیک صد سال است که شعار « چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است » در ایران داده شده. مهم این است که بگوئیم تشکیلات کارگری با چه هدفی، با چه شکلی² و در چه روندی باید به وجود

² - یعنی چه نوع تشکلی: سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و محل کار و یا تشکیلات کاملاً متفاوت و نادر بدیعی که ما اختراع کرده ایم! تا هدف و شکل معین تشکل را مطرح نکنیم کسی ما را جدی نخواهد گرفت.

آید و اگر برآنیم که طبقه کارگر طبقه ای جهانی است و مضمون و محتوای مبارزه او بین المللی و صرفاً شکل آن ملی است در این صورت باید در حرف و در عمل خود نشان دهیم که در راه ایجاد تشکیلات فراگیر و سراسری کارگری بهره گرفتن از تجارب (اعم از مثبت یا منفی) کارگران دیگر کشورها ضروری است، یعنی به کار بستن آن تجارب به شیوه ای منقدانه، آگاهانه و با توجه به شرائط مشخص اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران عاملی بسیار مهم در موفقیت است.

ما مدعی نیستیم که این پرسش ها و تلاش برای پاسخ نظری و عملی دادن بدان ها اصلاً برای فعالان جنبش کارگری ایران و از جمله برای « اتحاد کمیته های کارگری » مطرح نبوده اند؛ حتی می توان گفت نوشته «دعوت از فعالین جنبش کارگری» شما به طور غیر مستقیم زیر فشار این گونه پرسش ها که خود ناشی از فشار ضرورت های عملی برای پیشبرد مبارزه اند مطرح شده است. آنچه می خواهیم بگوئیم این است که از جانب فعالان جنبش موارد پنج گانه بالا غالباً به صورت انتزاعی، یکجانبه، ناقص و کمابیش مغشوش مطرح شده اند. ما برای نشان دادن صحت ادعای خود چند مثال از همین گرایش ها و یا تشکل هائی که شما آنها را رادیکال و ضد سرمایه داری نامیده اید می آوریم تا نشان دهیم درک این گرایش ها از پنج مورد ذکر شده در بالا یعنی از اهداف تشکل های کارگری، انواع تشکل های کارگری برحسب حوزه مبارزه، روند فراگیر و سراسری شدن تشکل ها، وضعیت واقعی جنبش کارگری ایران و سرانجام بهره گیری یا عدم بهره گیری از تجارب تاریخی - جهانی طبقه کارگر اعم از تجارب مثبت و یا منفی آن، تا چه حد از نواقصی که گفتیم رنج می برد و تا چه اندازه ناهمگون است. ما گرایش ها و تشکل های کارگری و از جمله آنهائی را که شما نام برده اید به حد کافی جدی می دانیم که برخورد ما را به حساب عیب جوئی نگذارند بلکه آن را تلاشی کوچک (بدون تواضع کاذب) در جهت روشن کردن بخش کوچکی از راه دراز و پر پیچ و خمی که در برابر طبقه کارگر ایران و فعالان جنبش کارگری قرار دارد تلقی کنند؛ تلاشی که به هیچ رو آن را بی عیب نمی دانیم و از همه فعالان می خواهیم به طور جدی به معایب و انحرافات آن برخورد کنند چون برآنیم که بدون برخورد جدی و ریشه ای و تلاش مستمر و بدون نقد و تصحیح دائمی مسیر، هیچ کاری و به ویژه امر تشکل کارگری به پیش نمی رود.

تا هدف و شکل معین تشکل را مطرح نکنیم کسی ما را جدی نخواهد گرفت!

۱- هدف تشکل

مورد نخست، یعنی هدف تشکل فراگیر یا سراسری کارگری را در نظر می گیریم. آقای محسن حکیمی از فعالان کمیته هماهنگی برای تشکل کارگری می نویسد: « گفته ام و در اینجا نیز تکرار

می‌کنم که این فرمولبندی مصوب کمیته هماهنگی که تشکل ضد سرمایه‌داری و سراسری طبقه کارگر ایران (تشکلی که کمیته هماهنگی برای ایجاد آن مبارزه می‌کند) "از مدار پذیرش سرمایه‌داری فراتر می‌رود و برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشر امروزی از فقر، گرسنگی، بیکاری، بی‌حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض، سرکوب آزادی‌ها و ... می‌جنگد" حاوی این معناست که این تشکل ظرف برپائی سوسیالیسم است (من همه جا در این نوشته سوسیالیسم را با کمونیسم معادل می‌گیرم).³

بدین سان هدف «تشکل ضد سرمایه‌داری و سراسری طبقه کارگر ایران (تشکلی که کمیته هماهنگی برای ایجاد آن مبارزه می‌کند)» - که از دیدگاه حکیمی «ظرف برپائی سوسیالیسم است» - این است که از «مدار سرمایه‌داری فراتر رود» و با «فقر، گرسنگی، بیکاری، بی‌حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض، سرکوب آزادی‌ها و ... بجنگد».

صرف نظر از این که بسیاری از نیروهای اجتماعی، از جمله نیروهای حاکم بر ایران ادعاهای مشابهی می‌کنند (هیچگاه رژیم حاکم بر ایران رسماً نگفته طرفدار سرمایه‌داری است و او هم مدعی است که از آن «فراتر می‌رود»)⁴، آنچه مشخص‌کننده چهره یک سازمان اجتماعی طبقاتی است نه صرفاً یا اساساً چیزهایی است که نفی می‌کند بلکه آلترناتیو مثبت او است. ممکن است گفته شود آلترناتیو مثبت همان سوسیالیسم است که در نوشته حکیمی هم بدان اشاره شده است همانگونه که در میزگرد مجله راه آینده نیز گفته است: «اگر نیروئی می‌خواهد این جامعه را نجات دهد این نیرو جز طبقه کارگر نمی‌تواند باشد، پرچم سوسیالیسم و لغو کار مزدی را باید بلند کند»⁵ نخست باید بگوئیم لغو کار مزدی خود جزء سوسیالیسم است و بنابراین آوردن آن در کنار سوسیالیسم چیزی بدان اضافه نمی‌کند و اغتشاش ذهنی به بار می‌آورد چون به این توهم دامن می‌زند که گویا سوسیالیسم با حفظ کار مزدی هم می‌تواند وجود داشته باشد، در حالی که سوسیالیسم لغو نظام کار مزدی (یعنی لغو این که نیروی کار کالا و قابل خرید و فروش باشد) را در بر دارد: چون که صد آمد نود هم پیش ماست! اما نبود کار مزدی به خودی خود معادل سوسیالیسم نیست: در نظام‌های پیش از سرمایه‌داری نیز کار مزدی وجود نداشته یا غالب نبوده است. منظور ما این نیست که چنین خواستی نباید مطرح شود: خواست لغو نظام کار مزدی خواستی انقلابی و درست است و بدون آن سوسیالیسم ممکن نیست همان گونه که خواست لغو مالکیت خصوصی و وسائل تولید خواستی انقلابی و درست

³ - م. حکیمی، کمیته هماهنگی از این تند پیچ خواهد گذشت اما نه با تضعیف هدف آن، ص ۳

⁴ - ما نمی‌گوئیم هر کس که بگوید «می‌خواهد از سرمایه‌داری فراتر رود» همان حرف رژیم را می‌زند بلکه می‌خواهیم بگوئیم این فرمول چنان عدم صراحت و عدم دقتی دارد و چنان نرم و قالب پذیر است که حتی رژیم هم می‌تواند آن را به کار گیرد و به کار می‌گیرد؛ این فرمول بیانگر تمایز از جریانات غیر کارگری و ضد کارگری و بیانگر رادیکالیسم کارگری نیست.

⁵ - راه آینده، شماره ۲، مهر ۱۵، ص ۳۲

است و بدون آن سوسیالیسم ممکن نیست، اما هیچ کس نمی گوید سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی وسائل تولید! چون دومی در اولی مستتر است. چرا چنین است؟ چرا نه لغو نظام کار مزدی و نه لغو مالکیت خصوصی وسائل تولید و نه حتی ترکیب این دو هنوز به معنی سوسیالیسم نیست؟ زیرا سوسیالیسم صرفاً جنبشی الغاگر و نافی وضع موجود و ویرانگر روابط استثمارگرانه و سلطه گرانه نیست بلکه در همان حال جنبشی است برای ساختن دنیائی نوین بر ویرانه های دنیای کهن کنونی.

سوسیالیسم به خواست های سلبی و الغاگرانه بسنده نمی کند و در برابر هر رابطه، هر جنبه، هر عنصر یا هر پدیده از دنیای کهن (کنونی) که خواهان نفی یا سلب آن است رابطه، جنبه، عنصر یا پدیده نوینی یا به عبارت دیگر **آلترناتیو مثبت و ایجابی** طبقه کارگر را مطرح می سازد: اگر مالکیت خصوصی وسائل تولید را نفی می کند به جای آن مالکیت اجتماعی وسائل تولید را قرار می دهد، اگر خواهان لغو کار مزدی است به جای آن کار تعاونی مولدانی را که آزادانه با هم متحد می شوند مطرح می کند، اگر هرج و مرج تولید سرمایه داری و بحران های سرمایه داری را - که ناشی از تولید برای سود و بن بست هائی اند که سود آوری یا ارزش افزائی سرمایه ناگزیر با آنها روبرو می شود - تحلیل و افشا می نماید، تولید با نقشه و آگاهانه ای که به طور اجتماعی تنظیم می شود و هدف آن شکوفائی همه استعداد های جسمی، روحی و فکری تمام افراد جامعه است پیشنهاد می گردد، اگر حاکمیت سرمایه بر کار و فرماندهی و اداره تولید توسط غیرمولدان استثمارگر نفی می شود به جای آن مدیریت تولید توسط خود مولدان مستقیم مطرح و برجسته می گردد. (به این جهت است که ما سال ها است سوسیالیسم را همچون «تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد با مالکیت اجتماعی وسائل تولید و مدیریت کارگری (مدیریت مولدان مستقیم)» تعریف و تبیین کرده ایم. این تعریف اختراع ما نیست و بر پایه درک از بنیاد های سوسیالیسم علمی و تجارب - مثبت و منفی - طبقه کارگر جهانی بیان شده است.)

بدین سان نمی توان درک کمیته هماهنگی از اهداف طبقه کارگر را که در اساسنامه آن و در نوشته و گفته ای که از آقای حکیمی نقل کردیم آمده واقعاً ضد سرمایه داری نامید، زیرا ضد سرمایه داری بودن در معنی پیشرو تاریخی آن چیزی جز سوسیالیستی بودن نیست و سوسیالیسم چنانکه در بالا توضیح داده شد صرفاً نفی و سلب نیست بلکه محتوای ایجابی و مثبتی دارد که نه در اساسنامه کمیته هماهنگی بدان اشاره شده است و نه در توضیحات و تفسیرهای حکیمی. در درکی که حکیمی از سوسیالیسم ارائه می دهد صرفاً به جنبه سلبی و الغاگرانه - آن هم نه به طور کامل - اشاره می شود. وانگهی چه خواست های سلبی و الغاگرانه سوسیالیسم در زمینه اقتصادی و اجتماعی و چه خواستهای مثبت و ایجابی آن جز با برانداختن قدرت سیاسی بورژوازی و استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر

امکان پذیر نیستند⁶. بدین سان طرح شعار لغو کار مزدی همچون شعار تاکتیکی، غلط و گمراه کننده است. این خواست همچون شعار استراتژیک، در کنار خواست استقرار دولت کارگری، لغو مالکیت خصوصی و وسائل تولید، و برقراری تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد با مالکیت اجتماعی و وسائل تولید و مدیریت کارگری (مدیریت مولدان مستقیم) واقعاً معنی مشخص و عملی و اجرائی پیدا می کند و با چنین تولیدی است که راه برای استقرار کمونیسم در فاز عالی آن هموار می شود. بدون اینها طرح این شعار به صورت مجرد یا همراه با سوسیالیسم (که همانگونه که گفته شد به این توهم دامن می زند که گویا سوسیالیسم با کار مزدی هم وجود دارد) اساساً نه گرهی از مسائل مبرم جنبش می گشاید و نه پرتوی واقعی بر راه آینده می افکند. تنها کاربرد آن ایجاد نوعی تمایز و « هویت » ویژه برای یک گروه و یا دقیق تر بگوئیم نوعی مارک تجاری است.

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران اهداف و وظائف خود را چنین بیان می کند:

(1) « پیشبرد امر سازماندهی و پیگیری روند ایجاد تشکل های آزاد کارگری بدون دخالت نهادها و مقامات دولتی و کارفرما

(2) دفاع و حمایت از حقوق کارگران

(3) آموزش در زمینه تشکل یابی و آموزش حقوق کار» (اساسنامه کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران)

⁶ - منظور ما این نیست که دولت کارگری همه کارها را انجام می دهد و تنها سازمان کارگری پس از بر افتادن سرمایه داری است. ما بر آنیم که دست کم پنج سازمان کارگری در همکاری و هماهنگی با یکدیگر و نیز با نظارت و کنترل متقابل، جامعه سوسیالیستی را اداره می کنند: (۱) شورا که ارگان قدرت سیلسی یا دولت طبقه کارگر است، (۲) کمیته کارخانه یا محل کار که امر میریت تولید در واحد های مختلف را به عهده دارد، (۳) سندیکا که وظیفه دفاع از سطح زندگی کارگران، نظارت بر شرائط و روابط کار، ایمنی، بهداشت، آموزش سازمانی کارگران و آماده کردن آنان برای مدیریت، نظارت بر اجرای قوانین سوسیالیستی کار، مبارزه با انحرافات بوروکراتیک شورا ها و یا کمیته ها و غیره، مبارزه با هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی، خویشاوندی، عقیدتی و حزبی یا تشکیلاتی در هر نوع آن در محیط کار و در جامعه (منع این گونه تبعیضات در قانون کافی نیست: نظارت دائمی و روزانه بر احترام به این گونه قوانین مترقی و بر اجرایشان شرط کار آمدی آنها است)، ارتباط، انتقال تجربه و ایجاد هماهنگی برای کاربرد فن آوری ها و روش های جدید تولید با توجه به تأثیر آنها بر روابط مولدان با هم، نظارت بر وضع مسکن، وسائل رفت و آمد، و دیگر تسهیلات مانند ناهار خوری و دیگر محل های زیست، کار، مطالعه و استراحت، درمانگاه و بهداری، ورزشگاه ها و مراکز فرهنگی و هنری وابسته به محیط کار، نظارت بر شیرخوار گاه ها و محل نگهداری کودکان و غیره را بر عهده دارد، (۴) سازمان سراسری برنامه ریزی اقتصادی- اجتماعی که امر تعیین چشم انداز ها و اهداف تولید و فعالیت های اجتماعی و فرهنگی به طور کلی، تنظیم اجتماعی تولید، تخصیص منابع، کنترل پیشرفت برنامه ها و غیره بر عهده اوست و (۵) حزب طبقه کارگر که وظیفه تعیین سیاست (استراتژی و تاکتیک) طبقه کارگر در ساختمان سوسیالیسم و ادامه مبارزه طبقاتی تا انحلال طبقات و نهاد های طبقاتی را بر عهده دارد و با شرکت و فعالیت در همه اشکال و سازمان های طبقه کارگر - از جمله در سازمان های یاد شده در بالا - مدافع منافع عام جنبش برای رهائی از جامعه طبقاتی و وحدت بین المللی کارگران است.

روشن است از آنجائی که حکومت کارگری حکومت اکثریت است - زیرا در همه کشور ها یا طبقه کارگر به تنهایی و یا همراه با دیگر زحمتکشان جامعه (یعنی همه کسانی که از طریق کار خود و نه استثمار دیگری زندگی می کنند) اکثریت مطلق، قاطع و خرد کننده جمعیت را تشکیل می دهد - ، علاوه بر نهاد های بالا که همگی دموکراتیک اند و بر اساس اصول شورائی اداره می شوند انبوهی از سازمان ها، انجمن های گوناگون وجود دارد که شهروندان آن جامعه به وجود می آورند تا زندگی خود را بهتر سازمان دهند.

اگر در اساسنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری و در تفسیرهای آن اصطلاح گنگ « فراتر رفتن از مدار سرمایه داری » وجود دارد و دست کم برخی از فعالان آن معتقدند که این « تشکل » ظرف بر پائی سوسیالیسم است (که نشان دادیم چنین ادعائی درست نیست) در اساسنامه کمیته پیگیری چنین لفظی هم وجود ندارد.

به همین طریق در اساسنامه سندیکای کارگران شرکت واحد، تشکیل سندیکا « به منظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبود وضع اجتماعی - اقتصادی کارگران شرکت واحد » بیان شده است که آن را نه خود مؤسسان و نه اعضای سندیکا و نه هیچ کس دیگر رادیکال و ضد سرمایه دارانه (در مفهومی که در بالا گفته شد) ارزیابی نمی کنند.

درست است که عملکرد اجتماعی و نقش واقعی یک تشکل می تواند بسیار وسیع تر و عمیق تر از اساسنامه یا برنامه و پلتفرم اعلام شده آن باشد اما با آن نمی تواند اختلاف ۱۸۰ درجه ای داشته باشد. بدین سان می بینیم در مورد هدف تشکل های کارگری بین تشکل های موجود و یا گروه هایی که خود تشکل کارگری نیستند اما برای ایجاد تشکل کارگری مبارزه می کنند اولاً درک مشترکی وجود ندارد و ثانیاً آنهایی هم که این هدف را سوسیالیسم می نامند درکی ناقص و مغشوش از آن ارائه می دهند.

منظور ما این نیست که هر سازمان کارگری باید سوسیالیستی باشد یا تنها با کارگران سوسیالیست باید کار کرد و یا هر کارگری « ذاتاً و بالفطره » سوسیالیست است: ما مخالف این ایده ها هستیم و همه آنها را غلط می دانیم. ما برآنیم که کارگران همچون یک طبقه منافع مشترکی دارند و فارغ از عقاید و گرایش های شخصی شان می توانند برای دفاع از منافع و پیشبرد خواست های مشترکشان همکاری کنند. کارگر به طور غریزی و خود به خودی سوسیالیست نیست، هر جنبش کارگری سوسیالیستی نیست بلکه آن جنبشی که آگاهانه در راه تغییر ریشه ای وضع موجود و به عبارت دقیق تر در جهت محو طبقات و آن روابطی که طبقات از آن سر برمی آورند، گام برمی دارد شایسته این نام است. حتی « خواست» جامعه ای بی طبقه که بر پایه همکاری آزادانه انسان ها و نه ضرورت های سود خصوصی سازمان یافته باشد کافی نیست بلکه باید امکان و ضرورت تحقق چنین جامعه ای و راه رسیدن بدان بر انسان های فعال و به ویژه بر آنهایی که بیشترین نفع را در این تغییر دارند - به عبارت دیگر بر آنهایی که بیشترین زیان را از جامعه سرمایه داری می برند و از نظر عملی قادر بدین دگرگونی هستند، یعنی بر طبقه کارگر، روشن باشد؛ یعنی طبقه ای که بیشترین نفع از چنین تغییری می برد باید بر امکان و ضرورت این تغییر آگاهی

عقلانی و علمی پیدا کند.⁷ این آگاهی عقلانی و علمی از ضرورت تغییر جامعه به جامعه ای بی طبقه از طریق مبارزه طبقه کارگر به ضد طبقه سرمایه دار، یعنی این که سوسیالیسم را تنها طبقه کارگر می تواند مستقر کند و دیگر گروه های اجتماعی تنها تا آنجا که موضع طبقه کارگر را می پذیرند

7 - طبقه را نباید با تک تک اعضای آن و یا با مجموع عددی یا در کنار هم قرار دادن مکانیکی اعضای آن اشتباه کرد. طبقه دارای آگاهی و رفتاری است که ممکن است با آگاهی و رفتار این یا آن عضو طبقه یا حتی این یا آن گروه و قشر از همان طبقه فرق داشته باشد (یکی از دیگری می تواند پیشرو تر یا عقب مانده تر باشد). افزون بر این طبقه دارای ساختاری درونی و ارگان ها و نهاد های خود است. یکی از این ارگان ها - که در مرحله خاصی از تکامل طبقه شکل می گیرد - سازمان سیاسی و یا حزب سیاسی طبقه است که کمابیش منافع عام طبقه را بیان می کند (می گوئیم « کمابیش » چون ممکن است وزن منافع گروه یا قشری از طبقه در آن سنگین باشد). در «قطعنامه در باره ایجاد احزاب طبقه کارگر، مصوب کنفرانس لاهه به عنوان ماده ۷ اساسنامه انترناسیونال اول، سپتامبر ۱۸۷۲» چنین آمده است: « در برابر قدرت جمعی طبقات دارا، طبقه کارگر نمی تواند همچون یک طبقه عمل سیاسی کند مگر با تشکل خود در یک حزب سیاسی، متمایز از و مخالف با همه احزاب کهنی که طبقات دارا تشکل داده اند. این تشکل طبقه کارگر در حزب سیاسی برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن یعنی انحلال طبقات، اجتناب ناپذیر است.

تشکل نیروهائی که تا کنون طبقه کارگر با مبارزات اقتصادی خود به وجود آورده باید در همان حال همچون اهرمی در مبارزات او به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کند. زمینداران و سرمایه داران همواره امتیازات سیاسی خود را برای دفاع از انحصارات اقتصادی و برده کردن کار و جاودانه کردن آنها به کار خواهند برد. بنابراین، فتح قدرت سیاسی و وظیفه بزرگ طبقات کارگر گردیده است.» (نقل از سایت آذرخش)

مارکس به هنگام بحث در باره این بند گفت: « ما دو دسته مخالف داریم، یکی تحریم کنندگان [مبارزه سیاسی] - که بیش از هرکس دیگر به هنگام تصویب قطعنامه بدان حمله کردند - و دیگری کارگران انگلستان و آمریکا که اجازه می دهند بورژوازی برای اهداف سیاسی خود از آنان بهره برداری کند.» (شورای عمومی انترناسیونال اول، صورت جلسه ها، ترجمه فرانسوی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۲۲۱ - ۲۲۰).

این « دو دسته » مخالفان حزب سیاسی طبقه کارگر تا امروز در جنبش کارگری حضور دارند و در آینده نیز حضور خواهند داشت آنان عبارتند از آنارشیست ها (که در آن زمان با بی اعتنائی به سیاست و تحریم مبارزه سیاسی مشخص می شدند) و فرمیست ها؛ مهم افشا و منفرد کردن آنها است.

اگر طبقه کارگر حزبی با هدف انجام و به ثمر رساندن انقلاب اجتماعی یعنی انحلال طبقات بر پایه سوسیالیسم علمی تشکل داده باشد می توان گفت این طبقه آگاهی (آگاهی راستین، چون آگاهی کاذب هم وجود دارد) طبقاتی دارد و این طبقه به سوسیالیسم علمی دست یافته است، حتی اگر فلان یا بهمان عضو یا گروه طبقه چیزی از سوسیالیسم علمی نداند و یا حمایت او از حزب به خاطر این یا آن سیاست خاص باشد و نه کل سیاست و هدف نهائی آن، یا حتی احساسی باشد و نه عقلانی.

حزب طبقه کارگر ارگان تشکل آگاه ترین عناصر طبقه است (یعنی عناصری که به امکان و ضرورت انقلاب اجتماعی برای محو طبقات از راه مبارزه طبقاتی پرولتاریا پی برده اند و برای آن مبارزه می کنند). یکی از اهداف و خواست های چنین حزبی ارتقای سطح آگاهی توده ها به سطح عناصر پیشرو است، اما این بدان معنی نیست که هم اکنون و حتی تا آینده ای قابل پیش بینی این هدف تحقق یافته است. تا جامعه طبقاتی هست تفاوت فاحش بین سطوح آگاهی هم هست، وانگهی توده وسیع هنگامی به آگاهی دست می یابد که در مبارزه انقلابی بزرگی شرکت داشته باشد. اگر حزبی که واقعا و در عمل نماینده طبقه باشد به آگاهی علمی و عقلانی از امکان و ضرورت انقلاب اجتماعی و راه انجام آن دست یابد می توان گفت که طبقه بدین آگاهی دست یافته است که همانگونه که گفته شد الزاما به معنی دستیابی تک تک افراد طبقه نیست.

می توانند در این تغییر انقلابی سهیم باشند، سوسیالیسم را از جنبش های دیگر متمایز می کند. سوسیالیسم نه پدیده ای غریزی است و نه « همین جنبش موجود و حی و حاضر» است. جنبش سوسیالیستی هنگامی به وجود می آید که بخش قابل ملاحظه ای از فعالان جنبش کارگری، بخش قابل ملاحظه ای از رهبران عملی جنبش کارگری سوسیالیسم علمی را آموخته، پذیرفته و از آن خود کرده باشند یعنی در عمل به کار بندند و بتوانند خواست ها و مبارزات کارگران را با اهداف سوسیالیسم، خواست های فوری را با خواست های دراز مدت ترکیب و تلفیق کنند و اندیشه و پروژه سوسیالیستی را، در کشوری مثل ایران، حداقل در مراکز صنعتی به اندیشه، پروژه و راهنمای عمل دست کم هزاران کارگر متحد (و نه پراکنده) تبدیل کنند. هنگامی که هزاران کارگر فعال با ویژگی های بالا به وجود آیند و متشکل شوند خواهند توانست حرکت صدها هزار کارگر در مراکز بزرگ صنعتی و خدماتی (و نیز کارگران مزدی مؤسسات بزرگ کشاورزی) را هماهنگ، متحد و متمرکز کنند و اینان از طریق رشته ها و پیوندهای پرشمار اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی شان به سازمان یابی میلیون ها کارگر دیگر یاری رسانند!

۲ - نوع تشکل

حال به نوع تشکل بپردازیم. چند سالی است در میان فعالان کارگری سخن از ضرورت تشکل مطرح می شود که برای شروع بحث لازم و مفید است اما متأسفانه بخش مهمی از بحث ها در همین شروع « درجا » می زند! همه می گویند « تشکل »، ولی کمتر کسی شکل مشخص و نوع این تشکل را روشن می کند. مانند کسی که به فروشگاهی برود و بگوید « جنس » می خواهم بی آنکه روشن کند منظورش از جنس چیست، یا پیش پزشکی برود بگوید بیمارم اما از علائم بیماری اش چیزی نگوید یا کسی یا گروهی که بخواهد ساختمانی بسازد ولی درباره کاربرد آن (محل کار، محل سکونت، مدرسه، بیمارستان، کتابخانه، ورزشگاه، موزه، محل نگهداری و توزیع خوار و بار، سینما و غیره) چیزی نداند یا نگوید، درباره جای آن، وسعت زیربنای آن، نقشه آن، نیروی انسانی و وسائل و مواد و مصالحی که برای ساختن آن لازم است چیزی نداند یا چیزی نگوید!

تشکل های کارگری چند نوع بیش نیستند و هر روزه « اختراع » نمی شوند: در واقع « مخترع » ندارند هیچ کس نمی تواند بگوید مخترع یا مبدع سندیکا کیست، مخترع یا مبدع شورا کیست، مخترع یا مبدع کمیته کارخانه کیست یا حتی مخترع یا مبدع حزب طبقه کارگر کیست. اینها همگی آفریده طبقه کارگرند و از نسلی به نسلی و از محلی به محل دیگر منتقل می شوند و در طول زمان و در اثر مبارزه تکامل می یابند و صیقل می خورند. منظور این نیست که پدیده هائی دائمی هستند، آنها نیز مانند پدیده

های دیگر زاده می شوند زندگی می کنند، تکامل و تغییر می یابند و می میرند. اما تجربه نشان داده که تنها در انقلاب های بزرگ کارگری یا به طور کلی به هنگام رویدادها و تغییرات بسیار مهم و در مقاطع خاصی از جنبش کارگری سازمان های جدیدی ضرورت می یابند و به وجود می آیند. نخستین تشکل کارگری مدرن اتحادیه یا سندیکا است که برای نخستین بار در دهه سوم سده نوزدهم در انگلستان (پس از به بار نشستن انقلاب صنعتی در این کشور و به ویژه پس از مبارزات طولانی کارگران برای به رسمیت شناساندن حق تشکل کارگران که بورژوازی و اشرافیت انگلیس حدود ۱۸۰ سال از قبول آن سر باز می زدند^۸) به وجود آمد. ایده سندیکا یا اتحادیه از انگلستان به آمریکا، آلمان، فرانسه و کشورهای دیگر رفت و در همه این کشورها نیز با مبارزات فراوان بر نظام سرمایه داری تحمیل شد. سندیکا را در هیچ جا بورژوازی به کارگران هدیه نداد و نخواهد داد، همه جا کارگران آن را با مبارزه به دست آوردند. در همه این کشورهای «دموکراتیک» سندیکا و به طور کلی تشکل کارگری مدت ها ممنوع بود و اقدام به ایجاد آن جرم شناخته می شد (در آلمان و فرانسه تنها در اواخر دهه های ۷۰ و ۸۰ سده نوزدهم ایجاد سندیکا - آن هم با موانع و محدودیت های فراوان و خطر دائمی بستن سندیکا و تعقیب فعالان - به رسمیت شناخته شد). کارگران آمریکا، آلمان، فرانسه، ایتالیا، روسیه، اتریش، مجارستان، لهستان، اسپانیا، سوئیس، کشورهای اسکاندیناوی، استرالیا و همچنین ژاپن، هند و دیگر کشورهای آسیائی و آمریکای لاتین، آفریقا همین ایده تشکیل سندیکا را گرفتند و سندیکاهای خود را تشکیل دادند. آنان به فکر اختراع شکل جدیدی نیفتادند زیرا لزومی نداشت. شکل جدید در اثر نیازهای به کلی متفاوت و در مراحل که جنبش کارگری به نقطه عطف مهمی می رسد ضرورت می یابد.

همین موضوع در مورد سازمان های سیاسی طبقه کارگر نیز صادق است. مثلاً ساختار کمونی در انقلاب کمون پاریس (۱۸۷۱) به وجود آمد که نطفه های آن در انقلاب های پیشین این کشور وجود داشت. همین ساختار کمونی بعداً به شکل شورا - که سازمان طبقه کارگر برای فتح قدرت سیاسی پیش از انقلاب کارگری و ابزار اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر پس از انقلاب و در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم است - در انقلاب های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه و نیز در انقلاب ۱۹۱۹-۱۹۱۸ آلمان و جاهای دیگر به وجود آمد و اختراع آن هم به نام کسی ثبت نشده است! به همین طریق کمیته کارخانه که ارگان کنترل و مدیریت کارگری است پس از انقلاب فوریه

^۸ - تاریخ به رسمیت شناختن سندیکا در انگلستان سال ۱۸۲۵ است و نخستین انقلاب بورژوائی این کشور در دهه ۱۶۴۰ رخ داد.

۱۹۱۷ در روسیه به وجود آمد و در ایتالیا و آلمان هم سازمان های نظیر آن در سال های پس از جنگ جهانی اول ایجاد شد.

وقتی که از **تشکل کارگری** سخن می گوئیم باید روشن کنیم از کدام یک از اینها حرف میزنیم و چرا؟ و اگر «تشکل جدیدی» مطرح می کنیم باز هم باید توضیح دهیم چرا تشکل های تاکنون موجود یا به اصطلاح «سنتی» پاسخگوی نیازهای ما نیستند و زمینه های ایجاد و پذیرش «تشکل اختراعی» خود را در میان توده های کارگر نشان دهیم زیرا هر «سازمان کارگری» اگر به دست کارگران درست نشده باشد مورد پذیرش آنها نخواهد بود. آنچه درکش برای ایجاد تشکل کارگری اهمیت اساسی دارد این است که روشن شود هر تشکل یا سازمان طبقه کارگر به مثابه یک نهاد این طبقه برپایه چه ضرورتی و برآوردن چه نیاز طبقاتی به وجود می آید و به این ضرورت و نیاز از طریق کدام وظائف و عملکرد که ماهیت آن تشکل را بیان می دارد پاسخ گفته می شود.

مسئله بیشتر فعالانی که می خواهند «سازمانی برای کارگران درست و یا به آنها پیشنهاد کنند» این است که اولاً توجه به آنچه بالاتر گفته شد ندارند و ثانیاً یک رشته **ایده های جزمی یا التقاطی** را همچون پیش شرط پذیرفته اند که فعالیت عملی شان را فلج می کند. مهم ترین این **ایده های جزمی یا التقاطی** چنین اند:

1. سندیکا اساساً سازمانی رفرمیستی و ارگان سازش کار و سرمایه و یا سازش بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار است. از دید آنها سندیکا سازمانی بوروکراتیک است و یا ناگزیر به چنین سازمانی تبدیل می شود و رهبران آن برای حفظ موقعیت و مزایای خود با کارفرما و دولت وارد سازش گشته، از توده ها جدا می شوند و رادیکالیزه شدن مبارزه کارگران را سد می کنند. بدین سان سندیکا اگر هم در ابتدا مدافع منافع توده کارگر بوده باشد به تدریج به ارگان منافع اشرافیت کارگری (کارگران با مزد بالا - یقه سفید - ، سرکارگران و سرپرستان یا مسئولان اکیب های کارگری در محیط کار، عناصر نفوذی کارفرما در میان کارگران و غیره) تبدیل می شود. برخی تا آنجا پیش می روند که سندیکا را جزئی از ماشین حکومتی بورژوائی می دانند.

2. ارگان انقلابی، طبقاتی، شکل گرفته از پائین و مبتنی بر دموکراسی مستقیم کارگران شورا است و نه سندیکا؛ شورا سازمان مبارزه طبقاتی و سندیکا سازمان سازش طبقاتی است.

3. به جای سندیکا باید در هر شرائطی به تشکیل شوراهای کارگری بر پایه مجمع عمومی کارگران (کارکنان) در هر کارخانه، کارگاه، اداره، بیمارستان، مزرعه، مدرسه یا دانشگاه روی آورد.

4. در مورد وظائف شورا بین کسانی که مخالف سندیکا و خواستار شورا به جای آن هستند نظر واحدی وجود ندارد، برخی وظائف دفاع از منافع کارگران مانند مبارزه برای افزایش مزد، مبارزه با

بیکار کردن، شرکت در یا نظارت بر تدوین قانون کار، ایجاد ارگان های بازرسی محل کار و زیست کارگران و نیز مبارزه برای کنترل و اداره تولید و جلوگیری از بسته شدن کارخانه ها و کارگاه ها را وظائف اصلی این شوراها می دانند، و برخی دیگر وظائف سیاسی شورا (یعنی مبارزه برای برانداختن قدرت بورژوازی و استقرار قدرت طبقه کارگر که همین شوراها باید ارگان اعمال آن قدرت باشند) را نیز بدان می افزایند. به عبارت دیگر شورای آنها سازمانی است که همه وظائف سندیکا، کمیته کارخانه و محل کار، شورا در معنی ارگان فتح قدرت سیاسی و دولت طبقه کارگر، و سازمان سراسری برنامه ریزی تولید در سطح جامعه را که در پانوشت شماره ۶ به طور مختصر توضیح دادیم بر عهده دارد.

5. شورا، سندیکا، کمیته کارخانه، انجمن های کارگری و ... سازمانهایی در عرض هم و قابل تعویض هستند و برخی « گرایش ها » این تشکل و برخی آن یکی را « ترجیح می دهند»، اما این مهم نیست، مهم این است که کارگران دارای « تشکل » باشند، و این تشکل ها می توانند در یک « ظرف » کنار هم جمع شوند و تشکل « فراگیر » یا « سراسری » را به وجود آورند.

ما در اینجا برخی نکات اصلی انحرافی و غلط این جزمیات و دیدگاه های التقاطی را بررسی می کنیم:⁹

همه سندیکاها فرمیست و سازشکار، و همه شوراها انقلابی نیستند: ما در تاریخ جنبش کارگری، علاوه بر سندیکاهای سازشکار و ضد انقلابی و حتی سندیکاهای نژاد پرست و شوونیست و یا سندیکاهای ساخته و پرداخته کارفرمایان و دولت و پلیس، شاهد عملکرد سازشکارانه و حتی سیاست و عملکرد ضد انقلابی شوراها نیز بوده ایم. منظور ما شوراها فرمایشی و باسماه ای از نوع شوراها اسلامی کار که کارگزار کارفرما و دولت (و گاه گروه های فشار قدرت طلب) و مأمور اجرای سیاست های آنها در محیط کار و مراکز کارگری و مأمور شناسائی و سرکوب فعالان واقعی کارگری اند نیست: اینها از شورا فقط نامی دارند؛ بلکه منظور ما شماری از شوراها واقعی کارگری و تشکیل شده به دست خود کارگران است که به علت پیروی از سیاست فرمیستی به ضد خود و به ضد منافع حیاتی طبقه کارگر عمل کردند.¹⁰

⁹ - خوانندگان علاقه مند به تفصیل بیشتر می توانند به نقد کمونیسم کارگری حکمت نوشته سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته؛ و به نوشته های ما زیر عنوان کارگران به سیاست خود و به تشکیلات خود نیاز دارند (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۴) و به مناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵) رجوع کنند. این نوشته ها در سایت آدرخش قابل دسترسی اند: www.azarakhsh-org.net

¹⁰ - در روز های ۱۶ تا ۲۱ دسامبر سال ۱۹۱۸، یعنی در همان نخستین هفته های پس از فرار قیصر ویلهلم از آلمان پس از شکست این کشور در جنگ اول و انتقال ریاست دولت به حزب سوسیال دموکرات آلمان، نخستین کنگره شوراها کارگران و سربازان این کشور تشکیل شد. در این کنگره ۴۸۹ نماینده حضور داشتند (۴۰۵ نماینده شوراها کارگری و ۸۴ نماینده از شوراها سربازان). گرایش سیاسی این نمایندگان چنین بود: ۲۸۸ نماینده طرفدار جناح راست حزب سوسیال دموکرات آلمان، ۹۰ نماینده طرفدار سوسیال دموکرات مستقل (جناح مرکز)، ۱۰ نماینده طرفدار

این امر اهمیت تعیین کننده سیاست و نقش آن در سازمان را نشان می دهد: شورا که از نظر شکل سازمانی، کاملاً انقلابی است (در مقابل شکل بوروکراتیک سازمان های دولتی و بنگاه های سرمایه داری و تشکل های بوروکراتیک سندیکاها های رفرمیست و سازشکار)، آری همین شورا اگر سیاستی انقلابی نداشته باشد به رغم شکل انقلابی خود به سازمانی رفرمیستی یا آنارشستی تبدیل می شود و در مقابل انقلاب قرار می گیرد.

از این که بسیاری از سندیکاها زیر نفوذ رفرمیست ها قرار دارند و در مبارزه کارگران با سرمایه داران به سازشکاری با کارفرما روی می آورند و یا رهبران سندیکاها (در کشورهای پیشرفته سرمایه

اسپارتاکسیست ها (جناح چپ حزب سوسیال دموکرات)، ۱۱ نماینده « انقلابیان متحد» (گروه چپ رادیکالی که در منطقه هامبورگ فعالیت داشت)، ۲۵ نماینده دموکرات، ۲۵ نماینده فراکسیون سربازان، ۵۰ نماینده غیر حزبی (منبع: آندره و دوری پرودومو، اسپارتاکسیست ها و کمون برلین ۱۹۱۹-۱۹۱۸، انتشارات اسپارتاکوس، پاریس ۱۹۷، ص ۲۵).

بدین سان دیده می شود که اکثریت قاطع نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان آلمان پیرو سیاست جناح راست حزب سوسیال دموکرات این کشور بودند. آنها در همین کنگره به انتخابات مجلس ملی برای ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ رأی دادند (یعنی صلاحیت خود را به عنوان ارگان قانونگذاری و اجرائی و همچون ارگان قدرت رد کردند)؛ در انتخابات ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ حزب سوسیال دموکرات ۸۰٪ آرا را به دست آورد. این حزب به حفظ و ترمیم ماشین نظامی - اداری امپریالیسم بورژوا - یونکر آلمان روی آورد و از همان آغاز ارتش، نیروهای امنیتی و باند های مسلح را برای قلع و قمع و سرکوب خونین نیروهای انقلابی (از جمله شوراهای انقلابی) به کار برد.

همچنین اکثریت نمایندگان شوراها، مانند رهبران سندیکاها های رفرمیست آلمان، مخالف مصادره کارخانه ها، معدن ها، مزارع بزرگ و غیره بودند و در حرکات بعدی خود و در مقابل نیروهای انقلابی که چنین خواست هائی را مطرح می کردند به مقابله برخاستند.

باید توجه داشت که نه سندیکاها های آلمان ساخته کارفرماها یا دولت بودند و نه شوراها؛ هر دوی این نهادها را خود کارگران ایجاد کرده بودند و هر دو از حمایت میلیون ها کارگر برخوردار بودند. این واقعیت تاریخی نشان می دهد که کارگران به طور خود به خودی و غریزی سوسیالیست نیستند و می توانند از سیاست بورژوازی و یا سیاست احزاب کارگری رفرمیست (که همان سیاست بورژوازی در پوشش کارگری است) دنباله روی کنند. ممکن است کسانی بگویند اگر حزب سوسیال دموکرات آلمان نبود یا اگر اصلاً حزب کارگری نبود و کارگران بدون « آقا بالا سر» به فعالیت « مستقل» خود ادامه می دادند چنین چیزی پیش نمی آمد! این تصور دست کم به سه دلیل غلط است: اول این که حزب سوسیال دموکرات آلمان را کسی غیر از خود کارگران به وجود نیاورد، این حزب از نوع حزب رستاخیز محمد رضا شاهی، یا حزب جمهوری اسلامی یا حزب مشارکت و یا حتی حزب توده نبود: حزبی بود که خود کارگران طی مبارزات طولانی و با رنج ها، فداکاری ها و تلاش فراوان به وجود آورده بودند و تکیه گاه های مهمی در میان کارگران داشت؛ دوم این که هیچ کس سندیکا های آلمان و شوراهای آنجا را مجبور نکرده بود از سیاست حزب سوسیال دموکرات پیروی کنند: پیوند نزدیک بین حزب با سندیکا از یک سو به دلیل تمایل سندیکا ها به حمایت یک نیروی سیاسی از آنان بود (چون حزب سوسیال دموکرات از احزاب مهم آلمان و زمانی مهم ترین حزب این کشور بود و در عرصه های مختلف سیاسی - از جمله در پارلمان و مطبوعات و نهادها و انجمن های محلی و فرهنگی و غیره - حتی پیش از انقلاب ۱۹۱۹ - آلمان نفوذ فراوان داشت) و از سوی دیگر این نزدیکی ناشی از شرکت فعالان حزبی در سندیکا ها و توانائی های تشکیلاتی آنان بود که باعث شده بود در رهبری سندیکا ها جایگاه ویژه ای داشته باشند، البته سندیکا ها ساخته حزب نبودند، سوم این که کارگران غیر حزبی و به طور کلی کارگران غیر متشکل (در حزب، سندیکا و شورا) و یا « متشکل» در گروه ها و سازمان های آنارشستی که با حزب و سندیکا مخالفت می کردند نیز موضع بهتری نسبت به جریان غالب در سندیکاها و شوراها نداشتند (اتفاقاً جریان انقلابی - مثلاً اسپارتاکسیست ها - اساساً در میان جناح چپ کارگران متشکل - در حزب، شورا یا سندیکا - بود و نه جای دیگر). آن گرایشی که می خواهد کارگران را از تحزب و از سیاست باز دارد و میرا کند گرایش آنارشستی است که نه پایه نظری قابل اتکا دارد چون توجه نمی کند که برای تغییر واقعی شرائط اقتصادی و اجتماعی به نفع کارگران و زحمتکشان نخست باید قدرت حامی منافع استثمارگران برانداخته شود و قدرت کارگری جای آن را بگیرد تا بتوان روابط اقتصادی را تغییر داد، و نه پایه عملی چنان که در مورد انقلاب آلمان دیدیم. راه چاره در مقابل سیاست و حزب ارتجاعی یا سازشکار، بی اعتنائی به سیاست و بی حزبی نیست بلکه سیاست انقلابی و حزب انقلابی است.

داری) دارای امتیازات مادی و اجتماعی ای در جامعه سرمایه داری اند و به خاطر حفظ آنها با سرمایه داران و دولت به ضد کارگران همکاری می کنند و غیره، نمی توان نتیجه گرفت که سندیکا به عنوان یک سازمان و ابزار مبارزاتی کارگری موضوعیت و کارائی خود را از دست داده است. این انتقاداتی که به بیشتر سندیکاهای موجود صورت می گیرند، و غالباً درست اند، ذاتی سندیکا نیستند به این دلیل ساده که در دیگر سازمان های کارگری (حزب، شورا، کمیته کارخانه و...) هم شاهد نظائر این انحرافات هستیم: اگر سندیکاهای رفرمیستی و آنارشیمیستی داریم احزاب رفرمیستی و آنارشیمیستی هم داریم، شوراهای آنارشیمیستی و رفرمیستی هم داریم و غیره، چنان که در بررسی انقلاب آلمان (۱۹۱۸-۱۹۱۹) دیدیم چگونه اکثریت قاطع شوراها در این کشور، مانند سندیکاهای، از سیاست اپورتونیستی و ضد کارگری جناح راست و حاکم حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری کسانی مانند ابرت، شایدمان، نوسکه و دیگران حمایت کردند. **بر پیشانی شورا کلمه «انقلابی» و بر پیشانی سندیکا کلمه «رفرمیست» حک نشده است؛ هر دو می توانند انقلابی یا ضد انقلابی (یعنی رفرمیست یا آنارشیمیست) باشند.** همان گونه که وجود احزاب یا شوراهای رفرمیستی یا آنارشیمیستی باعث نمی شود ما به طور کلی حزب و شورا را نفی کنیم وجود و حتی غلبه سندیکاهای رفرمیستی باعث نمی گردد سندیکا را به طور کلی مردود بشماریم (مگر اینکه واقعاً خود مبارزات طبقه شکل های جدیدی در عمل مطرح کند). در سال های پس از انقلاب اکتبر برخی از آنارشیمیست ها - به ویژه آنارشیمیست های ایتالیائی - جانشینی «شورا» به جای سندیکا را مطرح می کردند. البته درک آنها از شورا ارگان قدرت سیاسی پرولتاریا (تنها درک راستین تاریخی و واقعی از این نهاد) نبود بلکه شورا را - مانند برخی از فعالان جنبش کارگری ایران و گروه ها و سازمان های چپ ایران - ارگان سازماندهی و اداره تولید (همان چیزی که در انقلاب روسیه کمیته کارخانه نامیده می شد) می دانستند. آنان انتقادهائی به درک سندیکا و به شورا که از سوی کمینترن مطرح می شد داشتند. انتقادات مشابه از سوی «حزب کمونیست کارگری آلمان» (که در سال ۱۹۱۹ تأسیس شد) همچنین از جانب تریونیست های هلندی (آنتون پانه کوک و دیگران) مطرح گردید. پانه کوک در سال ۱۹۳۶ در مقاله ای به نام «سندیکالیسم» کمابیش همان معایب سندیکا را که در بالا شمردیم مطرح می کند و «نتیجه می گیرد» که نهاد سندیکا دیگر کهنه و ارتجاعی شده و باید شورا را جانشین آن کرد. درک او از شورا (که در کتاب *شورا های کارگری پانه کوک* به تفصیل توضیح داده) تشکیلی است که هم وظائف سازماندهی کار و اقتصاد، هم وظائف سیاسی و اداری (وظائف دولتی) را به عهده دارد و همچنین وظائفی که به طور عادی و نیز در جامعه سوسیالیستی برعهده سندیکا است و برخی از مهم ترین آنها را در پا نوشت ۶ توضیح دادیم. شورای پانه کوک، مانند

شورائی که بسیاری از سازمان های چپ ایران مطرح می کنند، سازمانی همه فن حریف است، آچار فرانسه است! باید پرسید چرا در طول ۷۰ سالی که از تاریخ نوشتن مقاله « سندیکالیسم » پانه کوک می گذرد (که در واقع انجیل مخالفان سندیکا است - خواه آن را خود خوانده باشند یا به طور «افواهی» با محتوای آن آشنا شده باشند -) چرا سندیکا که او خبر مرگش را می داد هنوز دوام آورده و سازمان کارگری دیگری جانشین آن نشده است؟ ما برآنیم که در جامعه آینده طبقه کارگر باید رهبری همه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی، اداری و فرهنگی را در دست داشته باشد و دست استنمارگران و نمایندگانشان از همه این عرصه ها باید کوتاه شود. اما طبقه کارگر نمی تواند و نباید اداره همه این کارها را به دست یک سازمان مثلاً شورا [دولت کارگری] یا کمیته کارخانه یا سندیکا، یا حزب یا سازمان سراسری برنامه ریزی و تنظیم تولید یا هر سازمان دیگری بسپارد: این کار دست کم دو نتیجه فاجعه بار دارد یکی اینکه موجب تمرکز و قدرت بیش از حد آن سازمان و عدم نظارت بر آن می گردد که به دیکتاتوری به ضد کارگران و زحمتکشان می انجامد، دوم اینکه این تمرکز و حجم عظیم کارها و وظائف به بوروکراسی و نا کارآمدی آن سازمان و ائتلاف عظیم کار و منابع منجر می شود. می توان با اطمینان گفت که دیکتاتوری بر کارگران و زحمتکشان که نتیجه ناگزیر تک سازمانی است و ناکارائی در عرصه های اقتصادی و اجتماعی، فساد گسترده و غیر قابل کنترلی را موجب خواهد شد و همه اینها راه بازگشت به سرمایه داری را هموار خواهند کرد. برای پرهیز از این دو فاجعه و نتایج آن، طبقه کارگر باید سازمان های مختلف برای حوزه های مختلف فعالیتش - چه پیش از انقلاب و چه پس از آن - داشته باشد.

این که ادعا می شود « شورا سازمان مبارزه طبقاتی و سندیکا سازمان سازش طبقاتی است» نیز به خاطر نداشتن عمومیت درست نیست و گمراه کننده است. ما نشان دادیم که شوراها همواره نقش انقلابی نداشته اند و طبقه کارگر در مبارزات خود هم شاهد شوراهای انقلابی و هم سازشکار بوده است. همان گونه که سندیکاهای انقلابی هم وجود داشته و می تواند داشته باشد. به شکل گیری سندیکا در کشورهای گوناگون بالاتر اشاره کردیم اینک ماهیت و علت وجودی سندیکا را به طور مختصر بررسی می کنیم.

سندیکا چیست؟

سندیکاهای در منشأ خود سازمان های کارگری ای بودند که پس از شکست شورش های انفرادی کارگران، پس از دوره ماشین شکنی و پس از آنچه مارکس « تشکل های جزئی که هدفی جز

اعتصاب‌های گذرا نداشتند»¹¹ می‌نامد به وجود آمدند و نشانگر رشد معینی در آگاهی طبقه کارگر بودند که در آن کارگر دشمن خود را نه در ماشین بلکه در کارفرما یا سرمایه دار می‌بیند و به نیروی اتحاد پی می‌برد. دیدیم که شکل‌گیری سندیکا همزمان با شکوفائی و سلطه یابی تولید کارخانه ای (یعنی زوال یا دست کم به پشت صحنه رانده شدن تولید پیشه‌وری و کارگاهی (مانوفاکتوری)) بود. در تولید کارخانه ای است که روابط سرمایه داری به شکل تکامل یافته، عریان و شفاف نمودار می‌شوند، در اینجا است که توده ای از وسائل تولید که در تصاحب یک فرد و یا شمار کمی از افراد است از یک طرف، و انبوهی از مولدان فاقد وسائل تولید که مالک چیزی جز نیروی کار خود نیستند، از سوی دیگر، به طور هرچه روشن تری در مقابل هم قرار می‌گیرند و روند تولید که همان روند تولید ارزش اضافی و یا استثمار کار توسط سرمایه است صورت می‌گیرد. انبوه مولدانی که فاقد وسائل تولیدند و در کارخانه گرد آمده اند تجمعی تصادفی است، هر یک از افراد آن از گوشه ای آمده اند و کارفرما با آنان نه به شکل جمع بلکه به صورت افراد جداگانه و منفرد برخورد می‌کند زیرا در چنین برخوردی از موضع باز هم قوی تری برخوردار می‌شود. کارفرما می‌کوشد در میان کارگران رقابت ایجاد کند و یا از رقابت میان آنان بهره برداری نماید؛ با هر کارگر قرارداد جدا گانه ای ببندد و غیره. در این شرایط است که پاسخ و یا مقاومت کارگران به شکل سندیکا ظهور می‌کند. یعنی سندیکا همچون عاملی پدیدار می‌شود که رقابت و مبارزه کارگران با یکدیگر را نفی می‌کند و این مبارزه و رقابت را به ضد کارفرما سازمان می‌دهد و متمرکز می‌کند. از سوی دیگر روند تولید سرمایه داری روند تشدید استثمار است (به دلیل رشد بار آوری کار، استثمار کار زنان و کودکان که باعث کاهش عمومی سطح مزد می‌گردد، طولانی کردن ساعات کار روزانه به اشکال و بهانه های مختلف، کاهش مطلق مرزها به ویژه در شرائط بحران و بیکاری، بهره‌کشی وحشیانه از کار ارزان کارگران کشورهای عقب مانده یا جمعیت کارگران مهاجر و یا کارگران « غیر قانونی » که به کار سیاه مجبور می‌شوند، روی آوری مجدد به کارگاه های خانگی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و غیره و غیره) و این امرمقاومت کارگران در برابر وخامت بیشتر وضعیتیشان و دفاع از سطح مزد و شرائط مناسب کار و غیره را دامن می‌زند و سندیکا این **مقامت و دفاع** را به درجات مختلف به عهده می‌گیرد یا می‌تواند بگیرد¹².

اما عملکرد سندیکا بدین محدود نمی‌شود زیرا مبارزه طبقه کارگر تنها جنبه **تدافعی و مقاومت** ندارد بلکه **تعرضی** نیز هست و باید باشد. بدین سان سندیکا که نبضش با نبض جنبش کارگری و وضع روحی

¹¹ - « در انگلستان به شکل های جزئی که هدفی جز اعتصاب های گذرا نداشتند بسنده نشد. **تشکل های دائمی به وجود آمد، اتحادیه هایی که نقش دژ [دیوار یا حصار تدافعی] کارگران در مبارزه با کارفرمایان را دارند.**» (مارکس، *فقر فلسفه*، فصل آخر، *اعتصابات و تشکل های کارگری*، تکیه بر کلمات از ما است.)

¹² - به همین دلیل است که در اسناد انترناسیونال اول و نیز در نوشته های مارکس مانند *فقر فلسفه*، *مزد، بهاء، سود، سرمایه و غیره* از سندیکا ها همچون سازمان ها یا *جمعیت های مقاومت کارگری* نام برده می‌شود.

کارگران هماهنگ است (منظور ما سندیکاهائی است که خود کارگران به وجود آورده باشند) در سطح مقاومت و دفاع متوقف نمی شود، در سطح خواست های فوری و مستقیم باقی نمی ماند (ضمن آنکه مبارزه برای این خواست ها را هیچگاه کنار نمی گذارد)، و با توجه به میزان رشد جنبش و توازن نیروها وارد مبارزه تعرضی می شود و این مبارزه تعرضی می تواند و باید تا سطح عالی ترین مراحل و اشکال مبارزه طبقه کارگر تعمیم و ارتقا یابد¹³. جریان هائی که گرایش دارند سندیکا و مبارزات سندیکائی طبقه کارگر را در دایره محدود مبارزات اقتصادی و از آن بدتر در دایره «مبارزات صنفی» محدود کنند خواسته یا ناخواسته در برابر رشد مبارزات کارگران مانع ایجاد می کنند، اهداف سندیکا را پائین می آورند و به کارائی و بُرائی آن لطمه می زنند.

گرایش های راست در جنبش کارگری ایران و پاره ای از گرایش های «چپ» ایران سندیکا را سازمان صنفی کارگران برای بهبود وضع اقتصادی اعضای سندیکا و در بهترین حالت دفاع از منافع یک صنف می داند. در مورد نیروهای سیاسی نیز وضع کمابیش چنین است: برای مثال حزب توده و جریان های مختلف وابسته به منصور حکمت سندیکا را همچون سازمان صنفی یا حرفه ای تعریف می کنند¹⁴.

¹³ - در قطعنامه کنگره انترناسیونال اول در لاهه در باره تغییر ماده ۷ اساسنامه انترناسیونال که در پانوشته ۷ این نوشته آورده چنین گفته می شود: «تشکل نیروهائی که تاکنون طبقه کارگر با مبارزات اقتصادی خود به وجود آورده باید در همان حال همچون اهرمی در مبارزات او به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کند.» روشن است که منظور سندیکا ها هستند و نیز روشن است که از دید انترناسیونال سندیکاهای صرفاً نباید به مبارزه اقتصادی اکتفا کنند بلکه با رشد مبارزه و آگاهی کارگران و به ویژه برای تسریع و ثمر بخش بودن این رشد، سندیکاهای باید در کنار و در پیشاپیش مبارزات کارگران از جمله مبارزه سیاسی آنها قرار گیرند.

¹⁴ - حزب توده سندیکا را چنین تعریف می کند: «در جنبش کارگری، سندیکا به معنی سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است.» (نقل از حزب توده ایران و جنبش کارگری، انتشارات حزب توده ایران، بهمن ۱۳۸۰، تکیه بر کامات از ما است).

صنف اصولاً سازمانی پیشا سرمایه داری است و ربطی با سندیکا که سازمانی مدرن و چنان که دیدیم اساساً مربوط به دوران شکوفائی تولید بزرگ و کارخانه ای است ندارد. شاعلان اصناف و حتی سرمایه داران ممکن است نام سازمان خود را سندیکا و یا اتحادیه بگذارند اما این ربطی به جنبش کارگری ندارد. ممکن است گفته شود پس کارگران مزدی اصناف چه؟ پاسخ این است که اگر این کارگران تشکل مستقل خود را جدا از کارفرمایان و صاحبان اصناف تشکیل دهند (که معمولاً چنین پدیده ای با سرمشق گیری از سندیکاهای مؤسسات بزرگ صورت می گیرد) می توان تشکل آنها را سندیکای کارگری نامید که چنان که دیدیم پیوند آنان با سندیکا های واحدها و رشته های نزدیک به خود و یا پیوستن آنها به سندیکاهای صنعتی مبارزاتشان را تقویت خواهد کرد. بدین سان حزب توده در تعریف خود از سندیکا مهم ترین مؤلفه آن یعنی طبقه کارگر مزدی کارخانه ها و دیگر واحد های بزرگ را نادیده می گیرد و ساختار پیشاسرمایه داری صنف را برجسته می کند. انحراف دیگر تعریف حزب توده از سندیکا این است که سندیکای مورد نظر این حزب «سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان» است یعنی سازمان ویژه طبقه کارگر مزدی نیست، و طرفه این که چنین درکی از سندیکا را به «جنبش کارگری» نسبت می دهد! در درک حزب توده هیچ نشانی از سندیکای صنعتی (صنعت در مفهوم آن شکل از سازمان کار که حرفه ها و تخصص های گوناگونی را برای تولید یک محصول یا خدمت معینی با هم تلفیق می کند) نیست درحالی که این ساختار صنعتی بستر و زادگاه سندیکای مدرن است و بر زندگی اجتماعی کشورهای سرمایه داری غالب است.

منصور حکمت در «قطعنامه در باره تشکل های توده ای طبقه کارگر» می نویسد: «سازمان یابی شورائی پیشرو ترین شکل سازمان یابی توده ای کارگران و ناظر بر سازمان یابی بخش متمرکز و پیشرو طبقه کارگر در صنایع و واحد های بزرگ کار است. از این رو ما برای یک جنبش فراگیر و سراسری شورائی طبقه کارگر مبارزه می کنیم. با

از دیدگاه ما تعریف سندیکا همچون سازمان صنفی کارکنان یک حرفه یا صنف مربوط به دوره پیش از سندیکای مدرن و یا آغاز دوره تشکل سندیکائی است دوره ای که تولید کارخانه ای توسعه زیادی نیافته بود و در موارد زیادی صفوف کارگران و پیشه وران در هم آمیخته بود. با رشد تولید کارخانه ای، از میان رفتن و یا ادغام بسیاری از حرفه ها و پیشه ها در صنایع بزرگ (از میان رفتن یا تضعیف تولید پیشه وری و مانوفاکتور [کارگاهی] به نفع کارخانه) و حتی ادغام صنایع در یکدیگر (مثلا ادغام ریسندگی و بافندگی که از هم جدا بودند یا صنایعی مانند پتروشیمی یا خودرو سازی که حرفه های بسیاری را در خود ادغام می کنند، یا ایجاد تراست ها و کنسرن ها که یک یا چند رشته صنایع را به طور ارگانیک به هم پیوند می دهند و غیره) و در همان حال جدا شدن صفوف کارگران مزدی از پیشه وران و صنعتگران کوچک و نیز جدا شدن صفوف کارگران کشاورزی از دهقانان خرده مالک در اثر تکامل مبارزه طبقاتی، مفهوم، شکل و تعریف سندیکا می بایست عوض شود و عوض شد. پیشروان جنبش کارگری از اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم سندیکا را سازمان کارگران مزدی یک صنعت یا رشته خدماتی (و نه یک صنف یا حرفه) تعریف می کردند و کمینترن نیز چنین تعریفی از سندیکا ارائه داد¹⁵. باید توجه داشت منظور از صنعت در اینجا صنعت

این وجود در کارگاه های کوچک و کلا در آن رشته هایی که به خاطر موقعیت اقتصادی شان شمار و تمرکز کارگران در واحد های کار محدود است و اتحاد حرفه ای، در مقایسه با اتحاد محل کار، کارگران را در موقعیت قوی تری در برابر سرمایه داران قرار می دهد کارگران را به ایجاد اتحادیه های حرفه ای می خوانیم و برای ایجاد اتحادیه ها مبارزه می کنیم.» (تأکید از ما است)

گویی نویسنده این قطعنامه و تصویب کنندگان آن بویی از سندیکای صنعتی نبرده اند و اسمی از آن نشنیده اند در حالی که از حدود صد تا صد و پنجاه سال پیش از نوشته شدن قطعنامه آنها نظریه و عمل سندیکای صنعتی وجود داشته است و به همین جهت توجه نکرده اند که اتحاد تشکل های واحد های کوچک با سندیکاهای صنعتی بهتر و بیشتر از اتحادیه های حرفه ای به این تشکل ها می تواند یاری رساند. در باره نا مربوط بودن «جانشینی» شورا به جای سندیکا (مانند «جانشینی» دست به جای پا!) پیش از این به حد کافی بحث کردیم و در اینجا تکرار نمی کنیم.

جالب توجه است که درک حزب توده و منصور حکمت و جریان های وابسته به او از سندیکا شبیه درک و تعریف قانون کار جمهوری اسلامی از سندیکا است (هر چند جمهوری اسلامی کلمه سندیکا یا اتحادیه را به رسمیت نمی شناسد از آنها نفرت دارد و می ترسد و به جای آن اصطلاح «انجمن صنفی» را به کار می برد). وجه مشترک دیگر حکمتی با قانون کار جمهوری اسلامی در این است که هر دو سندیکا را مربوط به واحد های کوچک و متوسط می دانند در مورد واحد های بزرگ هر دو فقط «شورا» را به رسمیت می شناسند: قانون کار جمهوری اسلامی، «شورای اسلامی کار» و منصور حکمت شورای اختراعی خود را که همان «مجمع عمومی» کارکنان یک مؤسسه یا واحدی از آن است.

در تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون کار جمهوری اسلامی گفته شده: «کارگران یک واحد فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند.»

«شورای اسلامی کار» مربوط به واحدهائی است که بیش از 35 نفر شاغل دائم داشته باشند، یعنی کارگران چنین واحد هائی با توجه به تبصره ۴ ماده ۱۳۱ نمی توانند نه انجمن صنفی داشته باشند و نه نماینده کارگران.

وجه مشترک دیدگاه حزب توده با قانون کار جمهوری اسلامی در این است که هر دو دیدگاه سندیکا (یا انجمن صنفی به قول قانون کار جمهوری اسلامی) را همچون سازمانی صنفی تعریف می کنند و نه صنعتی. در ضمن قانون کار جمهوری اسلامی «انجمن صنفی» را تشکل کارگری می داند و نه «سازمان صنفی کارگران و زحمتکشان» و از این نظر می توان گفت تعریف حزب توده از تعریف قانون کار جمهوری اسلامی هم عقب مانده تر است.

¹⁵ - درک از سندیکا همچون سازمان کارگران واحدهای بزرگ سرمایه داری (و نه اصناف یا حرفه هائی با ساختار پیشه وری) از آغاز فعالیت های انقلابی و مبارزات نظری مارکس بخشی از دیدگاه او در مورد سازمان های کارگری

بزرگ مدرن و به طور کلی مؤسسات بزرگ تولیدی، خدماتی و کشاورزی (اعم از انتفاعی یا « غیر انتفاعی ») است که کارگران (یدی یا فکری) مزدی در استخدام دارند. **واحد پایه** ای سندیکا در چنین دیدگاهی کارخانه یا کارگاه در یک رشته صنعتی یا واحد مشابه در رشته های خدماتی است که در پیوند با سندیکاهای پایه ای دیگر در همان صنعت یا رشته خدماتی در مناطق مختلف سندیکای سراسری کارگران آن صنعت یا رشته خدماتی (یا فدراسیون سندیکاهای آن صنعت یا رشته خدماتی) را به وجود می آورند. به همین ترتیب از اتحاد فدراسیون های مختلف **کنفدراسیون سندیکاهای کارگران مزدی** (در صنعت، کشاورزی و خدمات) می تواند به وجود آید.¹⁶

ساختار **سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه** همان ساختار **سندیکای صنعتی** (و نه **صنفی یا حرفه ای**) است که در بالا بیان کردیم، در واقع یک **واحد پایه ای** از مثلا **سندیکای سراسری کارگران صنعت حمل و نقل شهری** است که می تواند به وجود آید. منظور ما از «صنعت» آن شکل از سازمان کار است که حرفه ها و تخصص های گوناگونی را برای تولید محصول یا خدمت معینی با هم تلفیق می کند. **سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه** تنها رانندگان را در بر نمی گیرد بلکه شامل «تعمیرکاران، کارگران کنترل خطوط و کارگران

را تشکیل می داد. ما در اینجا بخشی از فصل آخر کتاب *فقر فلسفه* (۴۷-۱۸۴۶) او را نقل می کنیم که به نظر ما پس از گذشت ۱۶۰ سال هنوز فعلیت دارد: «**صنعت بزرگ** انبوهی از کسانی را که یکدیگر را نمی شناسند در یک جا گرد می آود. رقابت باعث اختلاف منافع میان آنان می شود اما حفظ [سطح] مزد، این نفع مشترک که [همگی] در مقابل کارفرما دارند آنان را در اندیشه یکسان. مقاومت، در تشکل متحد می کند. بدین سان تشکل همواره **هدفی دوگانه** دارد متوقف کردن رقابت بین کارگران برای این که بتوانند وارد رقابت عامی با سرمایه دار شوند. اگر هدف اول مقاومت تنها حفظ مزد بود به تدریج که سرمایه داران به نوبه خود با فکر سرکوب گرد هم می آیند، تشکل ها که نخست از هم جدا بودند با هم پیوند می خورند و در مقابل سرمایه که همواره متحد است حفظ اتحاد برایشان مهم تر از حفظ مزد می گردد. این امر به حدی صحیح است که اقتصاد دانان انگلیس همواره از این که کارگران بخشی از مزد خود را فدای اتحادیه ها – که از نظر اقتصاد دانان صرفاً برای مزد تشکیل شده اند – می کنند، کاملاً شگفت زده می شوند. در این مبارزه – که جنگ داخلی واقعی است – عناصر لازم برای نبرد آینده گرد هم می آیند. هنگام رسیدن به این نقطه اتحادیه خصلت سیاسی می یابد.» (مارکس، *فقر فلسفه*، فصل آخر، *اعتصابات و تشکل های کارگری*، تکیه بر کلمات از ما است.)

همان گونه که در جای دیگر این نوشته گفته ایم نه تنها تشکل کارگران واحد های بزرگ صنعتی، خدماتی و کشاورزی منافاتی با تشکل کارگران واحد های کوچک ندارد بلکه به جهات مختلف به تشکل کارگران واحد های کوچک کمک هم می کند.

¹⁶ - اصطلاحات **فدراسیون و کنفدراسیون** را به دو دلیل به کار برده ایم نخست اینکه در بسیاری از سندیکاها (در معنی سازمان صنعتی کارگران مزدی) این مفاهیم وجود دارند و ناظر بر ساختارهای معینی هستند، دوم اینکه مفهوم فدراسیون به درک مارکس در باره ساختار سراسری مطلوب سندیکائی نزدیک است. مارکس در نامه مورخ ۱۳ اکتبر ۱۸۶۸ به شوایتزر می نویسد: «تا آنجا که به طرح اساسنامه [منظور اساسنامه سندیکاهای لاسالی است که در سال ۱۸۶۸ در کنگره عمومی کارگران آلمان در برلن تصویب شد] مربوط می شود آن را از نظر اصولی اشتباه آمیز می دانم و فکر می کنم در زمینه اتحادیه های کارگری بیش از هر یک از معاصرانم تجربه داشته باشم [به اندازه هر یک از معاصرانم تجربه داشته باشم – ترجمه انگلیسی]. بی آنکه وارد جزئیات شوم، تنها خاطر نشان می کنم که سازمان **متمرکز**، که برای جمعیت های مخفی و جنبش های فرقه ای خوب است با خصلت اتحادیه ها تضاد دارد. اگر چنین سازمانی ممکن باشد – که من آشکارا اعلام می کنم ممکن نیست – در آلمان از هر جای دیگر نامطلوب تر خواهد بود. کارگر که در این کشور از کودکی به تحمل نظام بوروکراتیک و احترام به مقامات بالا و سازمان های مافوق عادت کرده باید پیش از هر چیز یاد بگیرد روی پای خود راه برود.» (مکاتبات مارکس و انگلس، ترجمه فرانسوی، پروگرس، مسکو، ۱۹۸۱، ص ۲۱۲ – ۲۱۱، تأکید از ما است)

دفتری و کارمندان دون پایه (رتبه ۱۳ به پائین) و کارگران خدماتی « نیز هست (اساسنامه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه). این برخورد درست به اتحاد کارگران تخصص ها و حرفه های مختلف که در یک صنعت شاغل اند باعث می شود کارگران به تدریج بر دید محدود حرفه ای خاص خود غلبه کنند و به منافع مشترک خود و همکارانشان در حرفه ها و تخصص های گوناگون به عنوان کارگرانی که اسیر بردگی مزدی اند بیندیشند یا دست کم برای روی آوردن به چنین اندیشه ای آمادگی پیدا کنند.

نکته مهم دیگر در مورد سندیکای کارگران شرکت واحد این است که تکیه بر **کارگری** بودن خود دارد، سندیکای « کارکنان » (در آن معنی که کادرها و غیر کادرها، فرماندهان و فرمانبران را با هم دربر گیرد) نیست، این بند اساسنامه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه صفا کارگران را از کسانی که بر کارگران فرماندهی می کنند، بر آنان کنترل پلیسی دارند و مأمور تشدید کار و استثمار کارگرند و یا دارای مشاغل تشریفاتی و تبلیغاتی با درآمد های گزاف به حساب دیگران هستند جدا می کند و **حق هم دارد که جدا کند**، به قول فرخی یزدی: **این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود!** کارگران شرکت واحد براساس تجربه خود و احتمالاً با الهام گرفتن از تجارب کارگران کشورهای دیگر به این شکل پیشرو دست یافته اند که باید بدانان تبریک گفت. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه از نظر ساختار مدرن و شیوه برخورد در ترکیب سندیکا پیشرو است اما از جهت اهداف و فرمول بندی آنها - چنان که در بخش اهداف تشکل های کارگری نیز اشاره کردیم - محدود است و وسعت دیدش در زمینه اهداف در سطح وسعت دید سازمانی اش نیست.

می توان و باید ساختار سندیکای صنعتی را به صنایع و خدمات دیگرمانند صنایع ذوب و استخراج فلز، نفت و پتروشیمی، ماشین سازی، صنایع نساجی، کفش و پوشاک، صنایع تولید مواد غذایی، نوشابه سازی و دخانیات، صنعت ساختمان، معادن، برق و الکترونیک، مخابرات، پست، حمل و نقل شهری، منطقه ای و بین المللی، آموزش و پرورش و پژوهش، خدمات بیمارستانی و بهداشتی، خدمات شهرداری، صنعت نشر و چاپ، صنعت بسته بندی، واحدهای بزرگ کشاورزی، صید، دامداری و جنگلبانی، بانک ها و ادارات و غیره تعمیم داد.

باید توجه کرد که تشکل سندیکائی برحسب صنعت (با تعریفی که بالاتر داده شد) کارگران شاغل در واحدهای کوچک یا صنفی را کنار نمی گذارد بلکه به عکس این امکان را به وجود می آورد که کارگران مزدی بنگاه های متوسط، کوچک یا صنفی یا تشکل های آنها نیز به فدراسیون های صنایع مربوط به خود بپیوندند و در مبارزات خود از قوت و وزن بیشتری برخوردار شوند.

بر اساس همه آنچه گفته شد می توان سندیکا را چنین تعریف کرد: سندیکا سازمان صنعتی کارگران مزدی است که مقاومت در برابر کارفرمایان و دولت، تقویت همیاری، همبستگی و وحدت بین همه کارگران، دفاع از منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر، دفاع از دستاوردهای کارگران، تلاش برای بهبود دائم وضع زندگی و شرائط کار، مقررات و روابط کار را بر عهده دارد و می تواند برای از میان رفتن استثمار و نظام طبقاتی و هرگونه سازماندهی کار که به استثمار و نظام طبقاتی بیانجامد یا بدان یاری رساند مبارزه کند.

دلیل این که ما بر روی سازمان صنعتی کارگران مزدی و نه سازمان کارگران مزدی (فارغ از صنعت و حرفه) تأکید داریم علاوه بر آنچه در بالا گفتیم این است که برای شکل کارگران مزدی صرفاً بر اساس تقابل کار مزدی و سرمایه، سطح بالایی از آگاهی طبقاتی لازم است و توده وسیع کارگران را ابتدا به ساکن نمی توان در سازمانی به صرف این که کارگر مزدی اند و منافع عام مشترکی (فارغ از صنعت و حرفه خاص خود) دارند متشکل کرد: چنین انتظار و گرایشی چپ روانه است، همان گونه که تکیه یک جانبه بر شکل برحسب حرفه و تخصص و یا از آن بدتر صنف، راست روانه است و به جدائی و تفرقه کارگران دامن می زند. علاوه بر این در هر صنعت مسائل ویژه ای از نظر سازمان کار، شرائط کار و غیره هست که با صنایع و رشته های دیگر فرق دارد و نمی توان این مسائل را نادیده گرفت، حتی بخشی از این مسائل ویژه هر صنعت در جامعه سوسیالیستی هم وجود خواهند داشت و باید در آنجا نیز در نظر گرفته شوند. از سوی دیگر ایده سازمان صنعتی کارگران مزدی از محدودیت های سازمان صنفی یا حرفه ای عاری است. ایده سازمان کارگران مزدی (بدون قید صنعت یا حرفه) در سازمان حزبی یا در شورا (با مفهومی که ما از آن در این نوشته بیان کرده ایم) مستتر است زیرا نه حزب و نه شورا (که ارگان فتح قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ارگان اعمال قدرت سیاسی پرولتاریا پس از فتح قدرت سیاسی است) سازمان صنعتی، حرفه ای و صنفی نیستند بلکه بیانگر و نماینده منافع و خواست های عام پرولتاریا به عنوان یک طبقه اند یعنی بیانگر خواست ها و اهداف سیاسی طبقه اند؛ سازمان های سیاسی طبقه کارگرند.

یکی از «استدلال های» کسانی که می گویند شورا باید «جانشین» سندیکا شود این است که مدعی اند شورا ارگان اعمال دموکراسی مستقیم و از پائین توده ها است در حالی که سندیکا دارای تشکیلاتی بوروکراتیک و عریض و طویل است و تصمیمات آن در اطاق های در بسته و بدور از توده ها اتخاذ می شود. این استدلال - صرف نظر از خلط مبحث و التقاط در موضوع «جانشینی» که ناشی از عدم شناخت وظایف ویژه هر سازمان کارگری است و یکی نمی تواند جانشین دیگری شود - حاوی احکام نادرستی است که در زیر بدانها می پردازیم. نخست اینکه دموکراسی مستقیم تنها در مورد شوراهای پایه و آن هم به طور نسبی صادق است و نه در مورد کل نظام شورائی. مثالی بزنیم:

کارگران یک کارخانه، یک مزرعه، یک بیمارستان، کارگران حمل و نقل یک خط یا یک ناحیه، کارکنان یک دانشگاه، یک معدن و غیره را در نظر بگیریم. نخست باید گفت، برخلاف تصور کسانی که روی کاغذ شورا درست می کنند، **مجمع عمومی** هیچ یک از این واحدها شورا نیست چون مجمع عمومی در کلیت خود کار اجرائی نمی کند و همه افراد آن نمی توانند یا نمی خواهند همه کارها را انجام دهند یا مسئولیت بپذیرند. بنابراین مجمع عمومی ارگان یا ارگان هائی برای پیشبرد کارها تعیین می کند این ارگان یا ارگان ها که منتخب اعضای مجمع عمومی هستند شورای آن واحد (کارخانه، مزرعه، معدن، مدرسه و غیره) را تشکیل دهند و در برابر آن پاسخگو هستند و مجمع عمومی هر زمان بخواهد می تواند هر یک یا همگی آنان را عزل کند. اما به این ارگان ها باید قدرت تصمیم گیری (در محدوده معین و تعریف شده) از طرف مجمع عمومی داده شود و آنها - اگر بخواهند واقعاً ارگان **فعال** و نه **حرفآف** باشند - در مورد هر کار یا تصمیمی نباید مجمع عمومی را دعوت به نشست بکنند و خود باید در حوزه اختیاراتشان تصمیم گیری و اجرا کنند. خود این شورا (ارگان منتخب مجمع عمومی) در انجام کارها و یا تصمیم گیری هائی که در حوزه اختیارات او است ممکن است به اتفاق آرا برسد و ممکن است اختلاف پیش آید و لازم شود با رأی گیری مسئله حل شود، روشن است که این روش یا راه حل **دموکراتیک است اما - تا آنجا که به مجمع عمومی مربوط می شود - دموکراسی مستقیم نیست!** (دموکراسی مستقیم در درون ارگان منتخب، و دموکراسی غیرمستقیم نسبت به ارگان انتخاب کننده است). به همین طریق همه مجامع عمومی کارخانه ها، مزارع، بیمارستان ها، دانشگاه ها، مؤسسات حمل و نقل، مدارس، معادن و غیره که از میلیون ها نفر متجاوز می شوند نمی توانند برای مشورت و تصمیم گیری در یک جا جمع شوند و باید نمایندگانشان این کار را به جای آنان انجام دهند، در اینجا هم با دموکراسی مستقیم روبرو نیستیم، در هر دو مورد با دموکراسی غیر مستقیم و یا دموکراسی مبتنی بر نمایندگی (برخی می گویند مبتنی بر وکالت یا مبتنی بر اختیارات کاملاً معین و نه مبهم و کشدار - اما این تغییری در بحث ما نمی دهد) مواجهیم. بنابراین ادعای این که شورا معادل دموکراسی مستقیم است اگر از عوام فریبی نباشد از نادانی است. یک اشتباه دیگر گرفتن شورا با ساختار شورائی است. شورا ارگانی است که همان طور که چند بار در این نوشته گفته ایم در شرائط معینی می تواند پدید آید (در وضعیت انقلابی یا در بحران های بزرگ اقتصادی-اجتماعی)، اما ساختار شورائی - در معنای نوع معینی از روابط و روندهای تصمیم گیری و اجرا در درون یک سازمان - چیزی است که می تواند و باید در دیگر سازمان های کارگری نیز به وجود آید و برای این کار نیازی نیست که وضعیت انقلابی و یا بحران بزرگی وجود داشته باشد. ساختار شورائی مبتنی بر چند اصل ساده و روشن است: انتخابی بودن مسؤلان، پاسخگو بودن مسؤلان به ارگان انتخاب کننده، داشتن وظیفه مشخص و قابل تعریف و ارزیابی، قابل عزل بودن هر فرد منتخب هر زمان که ارگان

انتخاب کننده تصمیم بگیرد، حذف مسؤلیت های تشریفاتی، حذف امتیازات ویژه (مالی یا غیر آن) برای مسؤلیت. مسلم است که در درون ساختار شورائی باید آزادی کامل انتقاد و اظهار نظر وجود داشته باشد همان گونه که انضباط در انجام تصمیمات و وظائف. به همین ترتیب برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست فرد یا گروه می توان برای تراکم مسؤلیت ها در یک فرد، زمان تصدی یک مسؤلیت و یا تعداد دفعاتی که یک فرد می تواند نامزد یک مسؤلیت شود و غیره محدودیت در نظر گرفت. همچنین می توان مقرر کرد - همان گونه که در بسیاری از سندیکا ها معمول است- در مورد تصمیمات مهم، مانند ادامه یا متوقف کردن یک اعتصاب، توافق یا عدم توافق بر سر میزان افزایش مزد، پیمان های دسته جمعی، پیشنهاد در مورد تغییر فلان یا بهمان مقررات کارخانه یا شرائط کار یا فلان ماده قانون کار و غیره نه تنها به اعضای سندیکا بلکه به همه کارگران ذی نفع گزارش داده شود و از آنها نظرخواهی گردد و نیز تا آنجا که ممکن است از مجمع عمومی کارگران کارخانه یا واحد کار و نه صرفاً مجمع عمومی سندیکا در این گونه موارد رأی گیری به عمل آید. شیوه سازماندهی شورائی و معیارهای آن که در بالا گفته شد در سندیکا نیز قابل اجرا است، در حزب و کمیته کارخانه و هر سازمان کارگری دیگر قابل اجرا است و تکرار می کنیم برای اجرای آن نیاز به شرائط ویژه ای نیست (دست کم تا آنجا که به سندیکا مربوط می شود). ممکن است به نظر رسد که ما به توضیح واضحات و یا کلی گوئی می پردازیم، اما چنین نیست. ما در اینجا بخشی از اساسنامه کمیته هماهنگی برای تشکل کارگری را نقل می کنیم که نشان دهنده اغتشاش، ابهام و التقاط در درک تنظیم کنندگان آن اساسنامه از سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و غیره است: « اما تشکل مورد نظر " کمیته هماهنگی " تشکلی است ضد سرمایه داری که به نیروی خود کارگران و بدون کسب مجوز از دولت ایجاد می شود، وسیع ترین توده های کارگر را دربر می گیرد و در عین شرکت فعال و پیگیر در مبارزه روزمره کارگران برای دستیابی به این یا آن مطالبه کارگری، از مدار پذیرش سرمایه داری فراتر می رود و برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشر امروزی از جمله، فقر، گرسنگی، بیکاری، بی حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض و ... می جنگد بی تردید، مناسب ترین ساختار برای چنین تشکلی ساختار شورائی است. اما " کمیته هماهنگی " تشکل ضد سرمایه داری را به تشکل شورائی منحصر نمی کند، و بر این باور است که اشکال دیگری همچون کمیته ها، انجمن ها و سندیکاهای کارگری نیز می توانند ضد سرمایه داری باشند. از این رو، و برای گسترش جبهه مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری، " کمیته هماهنگی " خود را ظرف فعالیت تمام فعالانی می داند که در شکلهای مختلف برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر مبارزه می کنند. » بدین سان در دیدگاه تنظیم کنندگان این اساسنامه « کمیته ها، انجمن ها و سندیکاهای کارگری » از دایره « تشکل شورائی » و « ساختار شورائی » خارجند. به احتمال زیاد (می گوئیم « به احتمال زیاد » چون صراحت کافی در این اساسنامه وجود ندارد) منظور

تنظیم کنندگان از «تشکل شورائی» همان شورا است که وظائف آن هم مبارزه برای مسائل روزمره است و هم مبارزه «برای از میان برداشتن مصائب زندگی بشر امروزی از جمله، فقر، گرسنگی، بیکاری، بی حقوقی، فحشا، اعتیاد، فساد، تبعیض و...» است و «از مدار پذیرش سرمایه داری هم فراتر می رود» یعنی همان سازمان همه فن حریفی است که بالاتر بدان اشاره کردیم و اینجا روی آن مکث نمی کنیم. معلوم نیست درک تنظیم کنندگان این اساسنامه از سندیکا و کمیته کارگری چیست اما از دید آنها «معلوم و واضح» است که سندیکا و کمیته کارگری ساختار شورائی ندارند! یعنی این تشکل ها واجد همه یا برخی معیارهای ساختار شورائی مانند انتخابی بودن مسؤلان، پاسخگو بودن مسؤل به ارگان انتخاب کننده، داشتن وظیفه مشخص و قابل تعریف و ارزیابی، قابل عزل بودن هر فرد منتخب هر زمان که ارگان انتخاب کننده تصمیم بگیرد، حذف مسؤلیت های تشریفاتی، حذف امتیازات ویژه (مالی یا غیر آن) برای مسؤلیت و غیره نیستند.

در واقع، تنظیم کنندگان اساسنامه کمیته هماهنگی خود به ضرورت سندیکا، کمیته کارگری¹⁷، انجمن و غیره معتقد نیستند اما چون ممکن است کارگران به چنین تشکلاتی روی بیاورند یا تشکلاتی با این نام ها وجود دارند، آنها (تنظیم کنندگان اساسنامه) می کوشند این تشکل ها را هم وارد «ظرف» خود کنند. به علاوه روشن است که از نظر تنظیم کنندگان اساسنامه ایجاد همه تشکل ها (شورا، سندیکا، کمیته کارگری و...) در هر زمان ممکن است و در کمیته هماهنگی برای تشکل کارگری هم به روی آنها باز است! ما بار دیگر تأکید می کنیم که تشکیل شورا همچون ارگان فتح قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و ارگان اعمال قدرت سیاسی پس از انقلاب کارگری، و تشکیل کمیته کارخانه و محل کار همچون ارگان کنترل و مدیریت کارگری در هر زمان ممکن نیست و بنابراین لزوم و امکان سازمانی که «ظرف مشترک» آنها به علاوه سندیکا و انجمن در هر زمان باشد قابل تأمل است. اگر تنظیم کنندگان اساسنامه کمیته هماهنگی برای همه این تشکل ها تعاریف خودشان را دارند که با آنچه ما در این نوشته گفته ایم فرق دارد بجاست آن تعاریف را ارائه و نشان دهند در هر زمان شورا، سندیکا و کمیته کارگری قابل تشکیل اند تا بتوانند مدعی شوند کمیته هماهنگی می تواند «ظرف» آنها باشد یعنی «مظروفی» برای ظرف خود پیدا کنند! ما در همان حال تکرار می کنیم که ساختار شورائی، با معیارهایی که بالاتر ذکر کردیم، در مورد همه سازمان های کارگری - سندیکا، کمیته کارخانه و محل کار، حزب سیاسی طبقه کارگر، شورا و سازمان سراسری برنامه ریزی و تنظیم تولید و نیز تعاونیها، انجمن ها و غیره قابل تعمیم و اعمال است. یکی از تکیه کلام های مخالفان سندیکا این است که به هرکسی که خواهان یا طرفدار تشکیل سندیکا باشد مهر یا برچسب سندیکالیست بودن می زنند.

¹⁷ - باید گفته می شد کمیته کارخانه یا اگر منظور کمیته موردی خاصی مانند کمیته اعتصاب بود باید تصریح می شد.

سندیکالیست در زبان عادی محاوره ای در کشورهای اروپائی - به ویژه در فرانسه - به معنی **فعال سندیکائی** است اما در ادبیات سیاسی (به ویژه ادبیات سیاسی چپ) معنی دیگری دارد که غلو و اغراق در اهمیت و جایگاه سندیکا تا حد نفی سازمان های دیگر و یا ضرورت تبعیت آنها از سندیکا است، همچنین سندیکالیسم (چه در شکل راست یا رفرمیستی آن و چه در شکل « چپ » یا آنارشیمیستی آن) به معنی اکتفا کردن به مبارزه سندیکائی است. سندیکالیسم دیدگاه و شیوه عملی است که سندیکا و مبارزه سندیکائی را تنها سازمان و تنها شیوه مبارزه کارگری (و یا مهم ترین شکل و شیوه) ارزیابی می کند و در شکل افراطی اش سندیکا را مدلی برای جامعه یا به قول آنارکوسندیکالیست فرانسوی امیل پوژه « سلول جامعه آینده » و « شالوده » آن می داند. سندیکالیسم وجود و فعالیت سازمان های کارگری دیگر نظیر حزب، شورا، کمیته کارخانه - در شرائطی که این دو تشکل اخیر وجود داشته باشند (که در شرائط انقلابی یا در بحران های بزرگ امکانش هست)، تعاونی ها و دیگر جمعیت های کارگری را بر نمی تابد و یا می کوشد آنها را به خدمت خود در آورد. مخالفان سندیکا که به هرکسی که خواهان یا طرفدار تشکیل سندیکا باشد بر چسب سندیکالیسم می زنند توضیح نمی دهند سندیکالیسم چیست و به طور مشخص نشان نمی دهند چگونه انحرافات سندیکالیستی که در بالا شمردیم (یا انحرافات که خود آنها باید برشمرند) در دیدگاه طرفداران تشکیل سندیکا وجود دارد؛ آنها « تیری به تاریکی می اندازند » تا چه پیش آید!

اما در ایران مبارزه برای ایجاد سندیکاهای مستقل از کارفرما (چه کارفرمای خصوصی یا دولتی باشد و چه کارفرمای بزرگ یا کوچک)، دولت (همه نهادها دولتی)، احزاب سیاسی (حتی حزب کمونیست)، و همه نهادهای دینی، برای مقابله با تعرض ها و تجاوزهای کارفرمایان و دولت، برای بهبود زندگی اقتصادی و اجتماعی کارگران، مبارزه با رقابت کارگران در درون خود و تحکیم وحدت آنان، مبارزه برای تنظیم پیمان های دسته جمعی بین کارگر و کارفرما، مبارزه برای به رسمیت شناساندن دخالت نمایندگان کارگران در تعیین حداقل مزد، مبارزه برای برقراری بازرسی شرائط کار و ایمنی و بهداشت در محل کار توسط نمایندگان منتخب کارگران، مبارزه برای شرکت و دخالت کارگران در تدوین قانون کار، مبارزه به ضد بیکار کردن، مبارزه در جهت گسترش آزادی های سیاسی و دموکراتیک در جامعه، برابری زن و مرد، رفع تبعیض های ملی، قومی، جنسی، مذهبی، مبارزه با وخامت وضع زندگی، تأمین حقوق بیکاری برای همه بیکاران، مبارزه با اختناق، مبارزه با شوونیسم، میلیتاریسم و عظمت طلبی که لطمه آن بیش از هر کس به طبقه کارگر می خورد و غیره، سندیکالیسم نیست. ایجاد چنین سندیکائی یا شرکت در چنین سندیکائی و یا پشتیبانی از آن و یا پشتیبانی از چنین خواست هایی به معنی سندیکالیسم نیست!

یک انحراف که غالباً ناشی از دیدِ التقاطی در مورد تشکل های کارگری، گاه ناشی از نوعی خستگی از بحث و جدل در مورد نوع تشکل (و اعلام « آتش بس »!)، زمانی به علت شور و شوق فراوان برای عمل و این که « بالأخره باید کاری کرد» و گاه نوعی عقب نشینی تاکتیکی مخالفان سندیکا است، این است که گفته می شود انواع گوناگون تشکل اعم از شورا، سندیکا، کمیته کارخانه (یا کمیته کارگری)، انجمن کارگری و غیره همه خوبند و هر کدام تشکیل شوند به اصطلاح « غنیمت» است. این دیدگاه التقاطی است زیرا به حوزه های عمل و شرائط تشکیل و شرائط عملکرد تشکل های مختلف توجه ندارد و اشکال ناهمگون را که مربوط به حوزه های عمل متفاوتند در کنار هم قرار می دهد و یا در صدد ایجاد اشکالی برمی آید که شرائط تشکیل شان وجود ندارد که به معنی اتلاف نیرو و گاه قربانی دادن قابل اجتناب است و گاه چیزی به وجود می آورد و اسم دیگری بر آن می نهد (مثلاً سندیکا مانندی یا شورای « بی یال و دم و اشکمی » که اسم شورا بر آن گذاشته شود یا به عکس سازمان حزب مانندی درست شود و نام سندیکا یا شورا بر آن بگذارند) و این امر معایب و لطمات خاص خود را دارد. البته همان گونه که گفته شد این هم عرض قرار دادن و هم ارز دانستن تشکل های کارگری همواره ناشی از دید التقاطی نیست و گاه علت آن خستگی از بحث و جدل و یا بی صبری برای عمل متشکل و گاه بیزاری از سکون و بی عملی است و این که « بالأخره کاری باید کرد ».

ما باز برای این که کلی گوئی نکرده باشیم به نقل قولی از یک کارگر فعال اکتفا می کنیم. آقای وطنخواه کارگر فلزکار و مکانیک در میزگرد مجله راه آینده می گوید: « ولی اصل قضایا این است که بدانیم سرمایه به سود می اندیشد و واقعیت این است که متقابلاً ما باید در شرائط فعلی جهان سهم یا بخشی از سهم خودمان را به چنگ بیاوریم حالا با هر تشکلی و با هر نام. برای من اصلاً نام تشکلی که می خواهیم بزنیم اهمیتی ندارد هر نامی هم که داشته باشد مهم طبقاتی نگاه کردن آن تشکل است و این که بتواند نمایندگی طبقه کارگر را اخذ کند. تا در شرائط بعدی ببینیم چه پیش می آید.»¹⁸ آن سازمان کارگری که می تواند به کارگران کمک کند تا بخشی از سهم خود را به دست آورند (و علاوه بر آن چنان که دیدیم کارهای دیگری نیز در راه وحدت، آموزش و رشد کارگران انجام می دهد) همان سندیکا است - حال هر نامی بخواهند رویش بگذارند و « سازمان کارگری ای » که قادر باشد « همه سهم » کارگران را به طور مستقیم و غیر مستقیم به آنها برگرداند اولاً یک سازمان یا یک نوع سازمان نیست بلکه چند نوع سازمان است (حزب، شوراها، سندیکاها، کمیته های کارخانه و ابزارهای لازم برای فتح قدرت سیاسی که باید مشخصاً در دست شوراها باشد) که با هماهنگی عرصه ها و اشکال مختلف مبارزه را تا برانداختن قدرت سرمایه داران و دیگر استثمارگران به پیش برند و پس از آن نیز

¹⁸ - راه آینده شماره ۲ صفحه ۲۸، مهر ۱۳۸۵، تکیه بر کلمات از ما است.

تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد متحد با مالکیت اجتماعی وسائل تولید و مدیریت کارگری (مدیریت مولدان مستقیم) « را مستقر کنند تا بتوان گفت استثمار و ستم از میان رفته است و ثانیاً در هر شرائطی این کار ممکن نیست و برای آن علاوه بر شرائط عینی معین، آموزش و تدارک و تجربه لازم است. در شرائط غیر انقلابی، مبارزه برای تشکیل حزب سیاسی طبقه کارگر و مبارزه برای ایجاد سندیکاها با تعریف و درکی که از سندیکا ارائه دادیم وظیفه کارگران پیشرو و همه کسانی است که در عمل و در نظر برای آزادی طبقه کارگر و محو استثمار مبارزه می کنند. در شرائط کنونی این دو تشکل اولویت دارند.

مبارزه برای ایجاد شوراهای و کمیته های کارخانه و محل کار - با درک و تعریفی که از این سازمانها در این نوشته ارائه داده ایم مربوط به شرائط انقلابی یا بحران های بزرگ اقتصادی - اجتماعی است.¹⁹ بدین سان نمی توان حزب، سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و انجمن کارگری را در یک سطح و هم عرض و هم ارز²⁰ دانست و آنها را قطعات قابل تعویضی فرض کرد به طوری که یکی بتواند « جایگزین » دیگری شود، و در نتیجه نمی توان گفت نوع، شکل و نام تشکل کارگری اهمیتی ندارند.

19 - یک نمونه از التقاطی را که گفتیم در بند اول اساننامه کمیته هماهنگی برای تشکل کارگری می توان دید. این بند چنین است: « بسترسازی و ایجاد فرهنگ و روحیه تشکل پذیری در میان کارگران از راههای گوناگون از جمله تبلیغ و ترویج، کمک به گسترش تشکل های صنفی، فرهنگی، هنری و ورزشی کارگران، حمایت از تحرک ها اعتراض های کارگری مانند اعتصاب و اقدام به کنترل کارگری و نظایر آنها» (تأکید از ما است). از یک طرف سخن از تشکل های صنفی است که همان گونه که در مورد حزب توده هم که از تشکل های صنفی دم می زند گفتیم تشکلی ماقبل صنعتی است و گوئی تنظیم کنندگان اساننامه کمیته هماهنگی نیز مانند حزب توده و منصور حکمت و جریان های وابسته به او از سندیکای صنعتی بی خیرند، و از سوی دیگر از کنترل کارگری حرف می زنند که اولاً در وضعیت انقلابی جامعه و یا بحران های بزرگ امکان پذیر است و ثانیاً به طور عمده در مورد واحدهای بزرگ عملی است و نه واحد های صنفی.

20 - منظور ما از این که سازمان های کارگری هم عرض و هم ارز نیستند این نیست که یکی بر دیگری برتری دارد یا یکی تابع دیگری است. منظور این است که در روند مبارزه طبقاتی و در مراحل مختلف آن این تشکل ها که شمردیم جایگاه یکسانی ندارند و قابل تعویض هم نیستند. مارکس و لنین می گفتند « سندیکا دبستان کمونیسم است »، سندیکا جایی است که کارگر به قول ملرکس یاد می گیرد روی پای خودش بایستد. حال فرض کنیم شورا، کمیته کارخانه یا حزب و یا سازمان سراسری برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی مثلاً « دبیرستان » یا « دانشکده » کمونیسم باشند آیا می توان گفت آنها از سندیکا برترند؟! مسلماً پاسخ هر کارگر آگاه به این پرسش منفی است چون هم دبستان هم دبیرستان و هم دانشکده لازم اند و هیچ کدام جای دیگری را نمی گیرد و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد، وانگهی سندیکا اگر دبستان باشد از آن دبستان هائی است که « دانشگاهیان » هم از آن هیچ گاه (و نه تنها در دوران کودکی) بی نیاز نیستند و در ضمن این « دبستان » هم باید همواره خود را با آخرین دستاورد های نظری طبقه کارگر مجهز کند. ما هم عرض و هم ارز نبودن را صرفاً در اولویت یکسان نداشتن در لحظه معین و عملکرد یکسان نداشتن به کار می بریم و مفهوم بالاتر بودن و یا پائین تر بودن یکی نسبت به دیگری مطرح نیست. چنین بر خوردی برخورد بورژوائی به مسئله است. حتی این که گفته می شود سیاست تعیین کننده است به معنی برتری حزب نیست زیرا گرچه حزب نقش عمده (و نه نقش انحصاری) در تدوین سیاست طبقه کارگر دارد اما نه سیاست را (منظور ما سیاست درست است) بدون ارتباط فعال و یادگیری از سازمان های دیگر کارگری و از توده ها (اعم از حزبی و غیر حزبی) می تواند تدوین کند و نه بدون این سازمان ها و بدون پذیرش آن سیاست از سوی توده ها، سیاست حزب می تواند به کار بسته شود.

۳ - روند سراسری یا فراگیر شدن تشکل کارگری

هنگامی که بر سر اهداف و نوع تشکل بین اکثریت یا دست کم بخش قابل ملاحظه ای از فعالان جنبش کارگری دید یکسان و توافق به وجود آید مسئله سراسری یا فراگیر شدن آن تشکل (و نه «تشکل» به طور کلی) مطرح می شود. در وضعیت کنونی به نظر ما تنها چند جنبه کلی را می توان مطرح کرد: باید نخست در شماری از صنایع و مؤسسات خدماتی بزرگ یا واحدهای کشاورزی بزرگ مبتنی بر کار مزدی، تشکل کارگری - که از دید ما همان سندیکای صنعتی است و در این نوشته نسبتاً به تفصیل به خصوصیات آن پرداختیم - به وجود آید. بدون شماری از سندیکاهای صنعتی (در صنایع و خدمات کلیدی و در جاهائی که سنت مبارزات متشکل و مبارزه جوئی کارگران قوی تر است) که به دست خود کارگران به وجود آمده باشند بحث تشکل سراسری یا فراگیر انتزاعی خواهد بود و « ظرفی» بدون « مظروف » است.

رابطه بین این سندیکاهای مختلف با هم، چنان که پیش تر گفتیم، نمی تواند رابطه ای براساس تمرکز باشد: رابطه بین سندیکاها بر خلاف شورا یا حزب، رابطه ای فدرال گونه است. سندیکاها - به ویژه در این مرحله - نخست باید بیشتر براساس ابتکار محلی و اصول عام مشترک در مناطق صنعتی (به طور کلی در جاهائی که تمرکز کارگران مزدی زیاد است چه در صنعت باشد، چه خدمات و چه کشاورزی) به وجود آید. رابطه بین آنها در آغاز بر روی انتقال تجربه، همبستگی و پشتیبانی از مبارزات یکدیگر، احتمالاً ایجاد صندوق اعتصاب مشترک، همیاری در امر آموزش و تبلیغات می تواند متمرکز باشد.

تشکیل انجمن ها، مجامع و کمیته هائی از کارگران فعال کارخانه های مختلف یک صنعت و یا صنایع مختلف با اهداف مندرج در بند بالا مفید و ضروری است. این انجمن ها نمی توانند خود را هیأت مؤسس تشکل سراسری یا چیزی از این قبیل بنامند مگر این که تشکل های پایه وجود داشته باشند و آنان از سوی چنین تشکل هائی برای تأسیس تشکل سراسری تعیین شده باشند. در همه جای دنیا نیز نخست سندیکاهای پایه به وجود آمدند و بعد سندیکاهای سراسری از اتحاد آنها تشکیل شدند. بدین سان روش کار این است که نخست سندیکاها به وجود آیند و سپس از به هم پیوستن سندیکاها سازمان فراگیر و سراسری کارگران به وجود آید.

اتحاد عمل های موضعی و یا پایدار بین فعالان واحدهای کارگری مختلف بر سر اهداف مشخص می تواند زمینه مشورت ها و اقدامات عملی برای حرکت های مشخص به سمت سراسری و فراگیر

شدن را فراهم کند اما وجود تشکل های پایه که از حمایت توده ای برخوردار باشند برای سراسری شدن در هر حال اجتناب ناپذیر است، بدون تشکل های پایه چنین فعالانی و مجامع و انجمن ها و کمیته های آنها به رغم هر درجه از شایستگی، آگاهی و فداکاری که داشته باشند جمع « ژنرال های بی ارتش» خواهد بود.

نکته مهم این است که « توده کارگران » را ابتدا به ساکن « حول تشکل سراسری » نمی توان بسیج کرد، توده کارگران ابتدا برای تشکل پایه ای مشخص واحد های خود جمع می شوند و نه تشکل مجرد سراسری ای که تشکل های پایه ای را در بر نداشته باشد.

۴- درک از وضعیت واقعی مبارزه طبقاتی و توازن نیروها

ما به طور ضمنی وضعیت واقعی مبارزه طبقاتی و توازن نیروها را در بخش ۲ یعنی نوع و شکل سازمان کارگری ای که از نظر ما در شرائط کنونی می تواند و باید به وجود آید در نظر گرفتیم. در یک کلام باید دید آیا با وضعیت انقلابی در جامعه روبروئیم یا چنین وضعیتی قریب الوقوع است یا نه. این را با تحلیل عینی مبارزات طبقاتی جاری، با تدافعی یا تعرضی بودن جنبش و خواست های کارگری، با سیاسی شدن یا نشدن مبارزه طبقه کارگر، با توانائی یا ناتوانی طبقه حاکم در حکومت کردن و پیشبرد اهداف خود، با میزان توهم توده ها به گروه های مختلف طبقه حاکم، با ناخرسندی وسیع و فعال توده های میلیونی از حکومت و یا غلبه روحیه انفعال و بی اعتنائی به سیاست و یا سودجویی و عافیت طلبی شخصی و غیره می توان سنجید. اگر وضعیت انقلابی وجود داشته باشد باید به سمت ایجاد شوراها و کمیته های کارگری رفت (در واقع علائم ضرورت چنین تشکل هائی را خود مبارزات روز افزون، در حال گسترش و اعتلا یابنده توده ها خواهند داد و نیروهائی که با توده ها پیوند داشته باشند به موقع این علائم و پیام ها را دریافت خواهند کرد). البته حتی در آن هنگام نیز مبارزه برای تشکیل سندیکا نباید متوقف شود. تاریخ جنبش کارگری نشان می دهد که در وضعیت انقلابی همه تشکل های کارگری شمار و گستره شان شدیداً افزایش می یابد.

ارزیابی ما این است که اینک وضعیت انقلابی وجود ندارد و تشکیل شورا (ارگان فتح قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر) و کمیته کارخانه (ارگان کنترل و مدیریت کارگری) در دستور روز جنبش کارگری نیست.

با اینکه زمینه ها و نشانه هائی از رشد جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش و اعتراض عمومی وجود دارد و رژیم نتوانسته ترس و وحشتی را که در نظر داشته مسلط کند و زبان

ها را ببندد و حربه های عوام فریبانه او نیز کارائی خود را از دست می دهند اما ما بر آن نیستیم که وضعیت انقلابی در ایران وجود دارد کمیت و کیفیت جنبش در وضع کنونی چنین چیزی را تأیید نمی کند و رژیم نیز دچار درماندگی و نا توانی در حکومت کردن نشده است. البته نشانه های از رشد و گسترش جنبش کارگری و دموکراتیک دیده می شود. به هر حال فارغ از این که وضعیت انقلابی باشد یا نه فعالان کارگری باید به مبارزه ادامه دهند اما شیوه های مبارزه و نوع تشکل فرق می کند.

۵- استفاده از تجربیات جهانی طبقه کارگر

همان گونه که در آغاز نوشته گفتیم کارگران پیشرو و فعال و به طور کلی طبقه کارگر چه در ایران و چه در هر جای دیگر جهان از تجارب کارگران دیگر کشورها بی نیاز نیست و این تجارب هم گذشته و هم حال را دربر می گیرد. این تجارب اگر به طور آگاهانه و منقدانه بررسی شوند می توانند کمک زیادی به اجتناب از اشتباهات و صرفه جوئی در وقت و انرژی برای پرهیز از «کشف» و «اختراع» مجدد چیزهایی که طبقه کارگر جهانی مدت ها است بدان دست یافته بکنند.

جمع بندی و نتیجه گیری کلی

وحدت نظر بر سر اهداف، نوع و روند سراسری و فراگیر شدن تشکل کارگری در ایران پیش شرط گام های عملی واقعی و کار ساز در این راه است.

مهم ترین مانع ذهنی در راه ایجاد تشکل سراسری و فراگیر کارگری در ایران یک رشته جزمیات و نگرش های التقاطی درباره اهداف، نوع و روند سراسری و فراگیر شدن تشکل کارگری است که در این نوشته بررسی کردیم.

دو پیشنهاد

۱- در دستور روز قرار دادن بحث در باره اهداف، نوع و روند فراگیر شدن و سراسری شدن تشکل کارگری در ایران با توجه به وضعیت مبارزات طبقاتی، توازن نیروها و استفاده از تجارب جهانی طبقه کارگر

۲- ایجاد شورا یا کمیته ای نظیر آنچه اتحاد کمیته های کارگری پیشنهاد می کند با وظائف زیر:

- مبارزه با اخراج و بیکار سازی
- مبارزه برای برقراری بیمه بیکاری برای همه جویندگان کار
- مبارزه برای آزادی تشکل های کارگری
- دفاع در مقابل تهاجم دولت به فعالان کارگری، مبارزه برای آزادی کارگران زندانی، بازگرداندن به کار کارگرانی که به علت فعالیت کارگری اخراج شده اند با پرداخت حقوق و مزایای دوران برکناری
- مبارزه برای آزادی گردهمائی ها، تظاهرات و اعتصابات کارگری
- همکاری بین فعالان کارگری برای تعیین حداقل مزد و افزایش مزدها برای طرح خواستهای کارگری
- مبارزه با تبعیض جنسی، مذهبی، ملی، قومی در محیط کار و مسائل مربوط به اشتغال و مزد
- منع کار کودکان زیر ۱۶ سال
- مبارزه با سانسور و دفاع از آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات و دیگر رسانه های ارتباطی و اطلاع رسانی (اینترنت، وبلاگ و غیره)
- مبارزه با اختناق، شووینیسیم، ملیتاریسم و عظمت طلبی
- برگزاری مشترک مراسم اول ماه مه، ۸ مارس و یادبود کشتار کارگران خاتون آباد
- مبارزه برای پیمان های دسته جمعی کار بین کارفرما و نمایندگان منتخب کارگران.

۵ دی ۱۳۸۵، ۲۶ دسامبر ۲۰۰۶

جمعی از کمونیست های ایران (آذرخش)